بگذارد و بر موضع حوزه ببندد نافعست باب در علاج چشم که سفیدی داشته

باشد پیه ماهی را در و کشند در حال برطرف شود باب در سستی دندان

و درد دندان سکنجبین طباشیر گشنیز هم مساوی باید که گشنیز و طباشیر را بسوزانند

و با سکنجبین در دهن کرد و سوخته را گذارد بن دندان مالد نافعست

[illegible]

١٢٧٥

نسخهٔ خطی شرح ابو عمران موسی بن میمون قرطبی اسرائیلی

متوفی در سال ۶۰۵ هجری مطابق ۱۲۰۸ میلادی

نسخه ایست کامل خطی در شرح تمام هفت مقاله فصول بقراط حکیم
(بعلاوه مؤلف دانشمند مقداری از شرح جالینوس را هم شرح داده)
در بروکلمان و فهرستهای کتب عربی (از انتشارات آلمانی)
ازین کتاب نامی برده شده فقط یک نسخه ناتمام شاید
در کتابخانه اسکوریال مادرید با نام نادرست آورده باشند

توضیح اینکه در مجله الرساله چاپ مصر سال چهارم
صفحه ۱۸ بمناسبت هشتصدمین سال وفات ابن میمون
کلیه تألیفات نامبرده ذکر شده بعلاوه لکن از این شرح
اسمی برده نشده میتوان گفت در دنیا منحصر بفرد است
[redacted] اسمعیل سلطانی نوری

---

أمانت ...

ز تکرار بسیار و خواب نهار | شود رنج و زحمت بتن آشکار
بقول ابوزرجمهر حکیم | نباشد درین حال مرد سلیم
تباهی معده ز پرخوردن است | ضعیفی معده ز پرگفتن است
بیماری چشم و کری گوش | ز نسیان خاطر نقصان هوش
ز پر زردی رو و بیاد جگر | کم و کاهی عمر و مجموع ضرر
گرفتاری باد قولنج و رنج | که گردد نهان در خرابی چو گنج
ز تأثیر بسیار شهوت شناس | ز اسراف ادخال هر ما سپاس
ز بسیار خفتن بخواب گران | نبود ادر آید دمتر ازان
زیادت شود درد سر زین وبال | به سرسام انجامد انجام حال
نگهدار تو هرحالها بگذران | محابا نهد از تو اندر آن

در تصحیح از گفتار افلاطون حکیم و ارسطاطالیس که از جهت پادشاهان
کسی درج کرده

کمی آنکه تا معده ات از طعام
نگردد تهی وندانی تمام

که در معده ات اشتها صادق است
جز اس ترا رنج آن لایق است

مبالای از هیچگونه طعام
شوی گشته در اضطرار تمام

پس آنکه بخور از طعام لطیف
نگردد مزاج تو هرگز ضعیف

دویم آنکه چیزی که آن هست سخت
که دندان نسنجی کند لخت لخت

مخور هیچ از آن تا نیابی زیان
که زان رنج یابی و آزار جان

سیوم آنکه هرگز بدار دی کار
مکن التفات و مبر روز کار

چو بر تو ضرورت نباشد مخور
که تا عادت تن نگردد دگر

چهارم نگهدار خون در بدن
که خون پاسبانست در ملک تن

بود قوه زندگانی بخون
مکن بی ضرورت زتن خون برون

بپنجم

به پنجم کنم من نصیحت ترا
نکو بشنو این پند من بسر درا

به هفته یکی روز قی می بکن
در این کار نیکو تعلل مکن

که از بس گشت بلغم اندر تنت
نگردد قوی هرگز ازد شمنت

بشش آنکه چون آب بیشش آیدت
نگهداشتن زحمت افزایدت

هر آنکو نگه دارد آب بیشش
مثانه کند سنگ مجرای بیشش

نرد دربیش اند مثانه ببه
بود فارغ آنکو نصیحت شنید

بهفتم نصیحت بسمع رضا
نکو بشنو ای عاقل با دها

تو هر شب گذر کن بهنگام خواب
بمبرز ای عزیز از نکو صواب

بکن بول و غایط تو از خود جدا
سبک شو و چو صبا زانکه بیا

بهشتم به روز البته رد
بحمام ای مرد از عز بشنو

سر و تن بشوی و بخور آب گرم
عرق کن که گردد وجود تو نرم

نگه دار آنکه وجود از هوا
که تا یابی اندر درونت صفا

جوانی که شهوت باسراف کرد
شود پیر زود او با رنج و درد

و هم زن که باشد ز سال تو بیش
مشو جفت با او که زهر است و نیش

زن پیر چون سنگ آهن ربا
حیات تو بر باید اندر وطا

مشو با زن پیر همخوابه هیچ
که گردد درخت زرد تنی پیچ پیچ

بعلم و بحکمت خدای جهان
بهستی رساننده انس و جان

وجود زنانی چو آب و زمین
مناسب نهادست او هم چنین

چو در ... خویش آب تخم نهند
ثمار درختش بموقع نهند

زمین آبدانی گردد بارور
وجود خلایق بدانسان ثمر

مزاج خلایق همین صورت است
خدا را بدانان خود قدرت است

اندر دفع سستی پشت

هر آنکس که آب لزر با عسل
بجوشاند او را با آب بصل

چو گردد قوی میخورد در دوام
قوی گردد از سستی پشت گردد تمام



دفع بیماری که هر روز مرض او زیاده بود

چو بیمار کس سخت باشد بروز
بخسپد مریض او بسستی دسوز

بحری که باشد همی سرد و تر
علاجش چنان باید نمودن بسر

بیماری شب

و گر شب بود رنج الکش زیاد
ز سردی و صفرا بود آن نهاد

علاجش بود شربت معتدل
بباید نمودن موافق بدل

دفع درد سر

اگر درد سر بر کسی غالب است
دلش بر علاج دوا طالب است

همی آب گشنیز تر با گلاب
بسر که کنه تعبیه با صواب

بمالد به پیشانی و بر دماغ
شود بیشک از درد سر با فراغ

چو در ... آب گرم او نهد هر دو پا
بکلی شود درد سر زو جدا

اگر آب گرم او خورد یک دو روز
شود معده اش باغش و دل

فرد

٤ باب بدانکه آبستن شدن زنان چون کسی خواهد که او را فرزند شود دسه روز بعد از آنکه زن از
٥ حیض پاک شود با او مجامعت کند ولی باید که اول ملاعبت کند و پستانهای
زن را بمالد تا انزال آورد و زمان انزال زنان وقتی که فتور در چشمهای
وی پدید شود و رنگش پژمرده شود و از مرد وقتی بود که لرزه بر اعضای او
بهم آید و معجونی که مرد و زن هر دو از وی بخورند اینست بهمن سفید بهمن سرخ
قاقله مغز چلغوزه دارچینی از هر یکی دو درم مروارید ناسفته ساذج هندی
ورق قرنفل از هر یکی یکدرم زعفران جوزبوا از هر یکی نیم درم کوفته بیخته با سه
وزن عسل معجون سازد و در وقت خواب هر دو بخورند [illegible] شب دو درم
نوعی دیگر نشاره عاج با ماء العسل بزن دهند تا حمل کند آبستن شود نوعی دیگر
پیه خرگوش بخورد با نفت اگر بدارد و نافع تر نوعی دیگر سرگین باز با شراب
بزن دهند بار دار شود اما فعلی که مانع آبستن شود سداب خشک و قلاوان از
هر یکی جزوی باب گشنیز تر سرشته و قضیب را بوی طلا کند زن حامله نشود و اگر حامله
باشد بچه بیفکند نوعی دیگر عرق استر و گوشت اندر ذکر مالد زن حامله نشود نوعی دیگر

[illegible]

پاره از جگر گوسفند را یک پاره خورد باید و کباب کند و بجوید زن را هر در حال بچه افکند
اگر سرگین گربه سیاه را دود کند بچه مرده بیندازد فصل در آسان زائیدن زنان
زهره شیر را در پشت پای مالد زود خلاص شود و مغز سر خروس بچه بخورد نیز نافع است زود نافع شود
باب در دفع بواسیر مقدار دو درم مغز هسته شفتالو را بکوبد با شکر کرمانی و بخورد نرم افیون
مصری و سه درم روغن در آن اندازد و گلنار و شفتالو در میان اندازد و شیاف کند تا بر گرد
شفا یابد باب در سوختگی اعضا انسان سفیداب رصاصی دو درم الاخوین چکیده
مرداسنگ نیکو باید و موم سفید و روغن کنجد باهم بکوبد اندازد و در هاون کند و چند نوبت
آب شیرین بشوید و دارو را بر آن آفتاب شود دیگر بار بشوید و محل نهند باب
در فربه گردانیدن بدن نخود بپوست کنده در شیر خوب سایند و یکشبانه روز بعد از آنکه
در سایه خشک کنند باید و آرد باقلا و آرد برنج و آرد گندم و آرد ماش و آرد عدس
و منافث سفید و خشخاش سفید جو بادام مغز کرده و از هر یکی هشت درم مقدار از خیار
بادرنگ تخم ترک کنجد پوست کنده کثیرا از هر یکی هفت درم اندک نمک و زیره کرمانی
آن بیامیزد و در روغن بجوشاند و بعد از گوشت نیمه پخته چون حل شود هر روز هشت درم بخورد
باب در علاج خوره تخم اسفند نارسیده را با آب ... بسازد در روی پاره قوک

هذا الاستسقاء ...
وهذه الاستسقاء ... والقدح ...
الاسما ...
... المحدث ...

لیلی سیفتنا ... مجنون ... توبامن دل خسته دلگر ...
... بسودا ... سودا من ازدها ...
... دم ... کشتم ...
... منی تورا ... ای دلبر ...

سودای سر زلف تا سر باشد
در دیده خیال تو چو ... باشد
در رهگذرت ... بر خاک نهم پهلو
باشد که تو را ... باشد
هر دم که ... باز کنم دیده
او را خیال تو منظور نظر باشد
... یارا ... یارا
رخ تو ... باشد
تا ... باشد سودای ...
روز ... از روز بتر باشد
... افزای

باره از جگر گوسفند را یک بار دو خورد بباید و کباب کند و بخورد زن دهد در حال
اگر سرگین گربه سیاه دود کنند بچه مرده بیفتد از دو فصل در انسان زاید
زهره گاو شیره در پیشانی بمالد زود خلاص شود و مغز سر خروس بچه بخورد نیز نافعست زنو...
باب در دفع بواسیر مقدار درمی مغز خسته شفتالو را بکوبد با شکر کرمانی و بخورد از
مغز و سه درم روغن در ان اندازد و کنجاره شفتالو در میان اندازد و شیاف کند
تشنه ما باب در سوختگی اعضاء انسان سفیداب رصاصی دم الاخوین
مرداد سنگ نیکو بباید و موم سفید و روغن کنجد باهم بگدازد و در هاون کنند
آب شیرین بشوید و دارو را به آن اضافه شود دیگر باره بشویند و محل نمایند باب
در فربه کردن بدن نخود پوست کنده در شیر خوب بنهند یکشبانه روز
در سایه خشک کند بباید و آرد باقلا و آرد برنج و آرد گندم از هر یک آش
و مغاث سفید و خشخاش سفید مغز بادام مغز کدو از هر یکی هشت درم مغز
بادرنگ تخم ترک کنجد پوست کنده کتیرا از هر یکی هفت درم اندک نمک و زر
نان بپا مرد و روغن بجوشانند و بعد آنکه گوشته پخته باشد چون حل شود هر روز هشت
باب در علاج خوره تخم اسفند نارسیده را با آب مینی بهم نرم سازد و بر روی باره

هذا الامتنقاء ... 
وهذا الاستفاء ... والفتح ...
الانسان ... 
العدلاء المسن ... المجد ... 

لیلی سقفتنا بتر کیجنو نکلی تو با من دل خسته دگر او ...
زنهار بسودا دل لکرم دگر سودا من از دها ...
دور افتادم ز جمعدار دع کشتم سنما بکم بدحاه
خرسند بودم که من تو را صد دیدم ای دی دن که ...

سودای سر زلف تا در سر باشد
در دیده خیال تو جو در نظر باشد
در ره گذرت عمر بر خاک نهم بجلو
باشد تو را ابرو بالک رهگذر باشد
هر دیدکسی که گذری باز کنند دیده
او را خیال تو مقصور نظر باشد
گر زخم رنی یار را ور زهر دهی ما را
زخم تو بود و زهر تو ... باشد
... باشد سودای ...
روز هایی بیجان از روز بیش باشد
... افزای

بسم الله الرحمن الرحيم

إني أرى أنه من أفضل الأمور أن يستعمل الطبيب سابق النظر قال أبقراط وذلك أنه إذا سبق
فعلم وتقدم فأنذر المرضى بالشيء الحاضر مما بهم ومما مضى وما يستأنف وعبر عن المرضى كل ما قصروا
عن صفته كان أحرى بأن يوثق منه بأنه قادر على أن يعلم أمور المرضى حتى يدعو ذلك المرضى
إلى الثقة به والاستسلام في يدي الطبيب قال أبقراط ويكون علاجه لهم على أفضل
الوجوه إذا كان يتقدم فيعلم من العلل الحاضرة ما يؤول إليه قال أبقراط وذلك أنه
ليس يمكن الطبيب أن يبرئ جميع المرضى ولو كان يمكنه ذلك لكان أفضل من تقدم فعلم
ما سيكون من أمورهم قال أبقراط فلما كان بعض المرضى قد يموت قبل أن يدعى له الطبيب
من صعوبة أمراضهم وبعضهم لا يلبث حين يدعوه أن يموت فلا يبقى إلا يوما واحدا أو أكثر
من ذلك قليلا قبل أن يستعد الطبيب بصناعته فيقاوم كل واحد من الأمراض فقد ينبغي
أن يعرف طبائع تلك الأمراض التي هي تجاوز لقوة الأبدان وإن كان أيضا مع ذلك فيها أمر
شيء سماوي فقد ينبغي أن يكون الطبيب بسابق النظر فيه خبيرا قال أبقراط فإنه إذا
سلك هذا المسلك أعجب به الناس وحق لهم أن يعجبوا وكان طبيبا فاضلا وذلك
أنه يقدر من يمكن أن يسلم أن يكون أحرى أن يحفظه على ما كان إذ كان يتقدمه
فيتأمله طويلا فيروى فيما يقابل به كل واحد من الأمور وإذا تقدم فعرف وسبق
فأنذر بمن يموت ومن يسلم لم يلزمه لائمة قال أبقراط وقد ينبغي أن
يتفقد هكذا في الأمراض الحادة على هذا الطريق أنظر أولا إلى وجه المريض

هل يشبه وجوه الأصحاء وخاصة هل يشبه ما كان عليه فإنه إذا كان كذلك فهو على أفضل
حالاته فأما الوجه الذي هو من المضادة لذلك الوجه الشبيه بما كان عليه فهو أردأ
الوجه قال أبقراط وصفته أن يكون الأنف منه حادا والعينان غائرتان والصدغان
لاطيين والأذنين باردتين منقلصتين وشحمتاها منقلبتين والجلد الذي على الجبهة صلبة
ممتدة ولون الوجه كله أخضر أو أسود قال أبقراط فإن كان الوجه في أول المرض بهذه
الحال ولم يمكنك بعد أن تستدل مع ذلك بسائر الدلائل فقد ينبغي لك أن تسأل هل سهر ذلك
الإنسان أو لان بطنه لينا شديدا أو ناله شيء من الجوع فإن استقللت بشيء من ذلك فينبغي
أن تظن به أنه أقل رداءة وذلك لتمتحن حتى تعرف هل صار الوجه بهذه الحال من قبل هذه
الأسباب في يوم وليلة فإن لم يقل بشيء من ذلك ولم يسكن في المدة التي حددتها قبل فينبغي أن
تعلم أن ذلك من دلائل الموت قال أبقراط فإن كان المرض قد جاوز ثلاثة أيام وكان
الوجه بهذه الحال فقد ينبغي أن تسأل عن تلك الأشياء التي تقدمت بالكلية المسألة عنها
وتتفقد سائر الدلائل في البدن وفي العينين قال أبقراط فإن العينين إن كانت تخيران
عن الضوء أو كانت تدمعان من غير أذى أو كانت مزورتين أو كانت إحداهما أصغر من
الأخرى أو احمر بياضهما أو كانت فيهما عروق كمدة أو سود أو كان فيهما
رمص أو كانت مضطربة أو ناتئة أو غائرة أو كان الوجه كله متغيرا فينبغي أن
تظن بهذه الدلائل كلها أنها دلائل رديئة قتالة قال أبقراط وقد ينبغي أن تتفقد
ما يظهر من باطن العينين في وقت النوم فإنه إن ظهر شيء من بياضهما والجفنان منطبقان

لم يكن ذلك عن ذرب او عن شرب دوا مسهل ولم يكن ايضا ممن عادته ان ينام وعيناه بتلك
الحال فان ذلك دليل ردي قتال جدا قال بقراط وان كان الجفن ملتويا او كان كمدا او كانت
الشفة او الانف بتلك الحال مع بعض تلك العلامات الباقية فينبغي ان تعلم ان المريض قريب
من الموت قال بقراط وينبغي ان يجد الطبيب المريض وهو مستلق على جانبه الايمن او الايسر
ويداه ورجلاه وعنقه منثنية قليلا وبدنه كله في نصبة رطب لان اكثر الاصحا انما
انما يستلقون للنوم بهذه الحال واحمد الاستلقا واشبهه باستلقا الاصحا قال بقراط
فاما استلقا المريض على قفاه مع تمدد يديه ورجليه ورقبته فاقل حمدا من ذلك
قال بقراط فان كان مع ذلك يستشوط ويتحدر عن فراشه نحو قدميه فذلك اردى
قال بقراط فان وجد مع ذلك وقدميه مكشوفتين غير مدفيتين ولا مغطيتين جدا وقد رمى
برجليه وبعنقه على حال غير سوية واضطراب فذلك ردي من قبل انه يدل على كرب
قال بقراط ومن دلائل الموت ايضا ان ينام المريض دايما وفمه مفتوحا قال بقراط
وان يكون رجلاه وهو مستلق على قفاه منثنيتين انثنا شديدا مشتبكتين
قال بقراط فاما نوم المريض على بطنه من غير ان يكون قد كانت عادته في صحته
ان ينام على بطنه فذلك ردي وذلك انه يدل على اختلاط عقل او على الم في ناحية
البطن قال بقراط ووثوب المريض للجلوس في وقت منتهى مرضه ردي في جميع الامراض
الحادة واردا ما يكون في اصحاب ذات الرية قال بقراط واما صرير الاسنان في الحمى ممن
لم تكن عادته منذ صباه فذلك دليل على الجنون وعلى الموت وقد ينبغي ان نتقدم فننذر



بما يخاف على المريض من الامرين جميعا فان كان يفعل ما يفعل من ذلك وقد اختلط عقله
فذلك يدل جدا على ان هلاكه قد قرب قال بقراط ومتى كانت في بدن المريض قرحة اما
متقدمة قبل مرضه واما حادثة في وقت مرضه فينبغي ان تتفقدها فان ذلك انه اذا كان
المريض يؤول امره الى الهلاك فان قرحته تلك تصير قبل موته يابسة اما مع صفرة واما
مع كمودة الخضرة قال بقراط واما حركة اليدين فهذا ما ينبغي ان تعلم من امرهما
انهما في الحميات الحادة وفي ذات الرية وفي السرسام وفي الصداع اذا كانتا تتحركان نحو الوجه
كانه تصيد بهما شيئا او تلتقط بهما عيدان او تنتف بهما زئبر الثياب او تنزع بهما
تبنا من الحيطان فكل ذلك ردي قال بقراط واما النفس فانه اذا كان متواترا
دل على الم او على التهاب في المواضع التي فوق الحجاب واذا كان عظيما وكان فيما بين
مدة طويلة دل على اختلاط العقل واذا كان يخرج من المنخرين والفم وهو بارد فانه يكون
قتالا جدا قال بقراط واما جودة النفس فينبغي ان تعلم من امرها انها قوة عظيمة
في الدلالة على السلامة في جميع الامراض الحادة التي يكون معها حمى ويأتي فيها
البحران في اربعين يوما قال بقراط واما العرق فاجود ما يكون منه في جميع الامراض
الحادة ما يكون في يوم من ايام البحران ويخلص صاحبه من حماه خلاصا تاما وقد يحمد
ايضا ما كان منه في البدن كله فصار المريض به الى ان يكون لمرضه اسهل احتمالا واما
ما لم يفعل من العرق شيئا من هذا فليس ينتفع به واردا ما يكون من العرق ما كان باردا ثم
كان في الراس والرقبة فقط فان هذا العرق اذا كان مع حمى حادة دل على الموت واذا

كان مع حمى هي الين فاسكن انذر بطول من المرض قال بقراط واما ما دون الشراسيف فاجود
حالاته ان يكون سليما من الوجع لينا مستويا من الجانب الايمن والايسر فاما متى كان ملتهبا
او كان مولما او متمددا او كان جانبه الايمن مخالفا للجانب الايسر فجميع ذلك ينبغي ان تحذر قال بقراط
وان كان في نفس ذلك الموضع ايضا الذي دون الشراسيف ضربان دل على اضطراب او على
اختلاط عقل لكنه قد ينبغي ان يتفقد العينين من اصحاب هذه الحال فان رايت العينين تحركان
حركة متواترة فتوقع لصاحبها الجنون قال بقراط واما التورم الحادث فيما دون الشراسيف
اذا كان صلبا مولما فاردى ما يكون منه ما اشتمل على ذلك الموضع كله فان كان في احد
الجانبين فالاسلم منه ما كان في الجانب الايسر قال بقراط وهذه الاورام في اول المرض
تدل على خطر من الموت وحي قال بقراط فان جاوز عشرين يوما والحمى باقية والورم
لا يسكن فانه يجمع الى التقيح قال بقراط وقد يحدث لاصحاب هذه الحال في الدور
الاول انبعاث دم من المنخرين فينتفعون به جدا لكنه ينبغي ان يسالهم هل يجدون
صداعا او غشاوة فانه ان كان بهم شي من ذلك فالى هناك يميل قال بقراط واحرى
ان يتوقع انبعاث الدم لمن كانت سنه دون خمسة وثلثون سنة قال بقراط
واما ما كان من الاورام لينا لا وجع معه وكان يخفت الاصابع اذا غمز عليه فانه
يكون ابطا الا انه اقل غائلة من تلك الاورام الاول قال بقراط فان جاوزت
الستين يوما والحمى باقية والورم لم يسكن دل ذلك ايضا على انه يتقيح وما كان من
الاورام ايضا في ساير نواحي البطن يجري هذا المجرى قال بقراط وما كان من

والاورام



التي تكون مع حمى في القطن وفي المواضع السفلية فانها ان لا يثبت الطبيب بعد ان تفارق
المواضع السفلية كان ذلك قتالا جدا فقد ينبغي ان تدبر بحفظ ساير الدلايل فانك ان رايت
مع ذلك دليل ردي من ساير الدلايل فليس يرجى ذلك المريض ٭ فان كان المرض قد تراقى
الى الحجاب وساير الدلايل ليست بالقوية فليقو رجاك بان ذلك المريض يوول امره الى التقيح
ومتى كانت المثانة صلبة مولمة فانها ردية في جميع الاحوال قتالة واقتل ما يكون اذا كانت
معها حمى دايمة وذلك ان الم المثانة قد يقوى على ان يقتل والبطن لا يسهل في ذلك الوقت
قال بقراط وقد يحل ذلك البول اذا بيل بمنزلة القيح وفيه ثفل راسب ابيض املس قال بقراط
فان لم ينبعث البول اصلا ولم تلن المثانة وكانت الحمى دايمة فتوقع لصاحب ذلك الالم
الهلاك في الادوار الاول من مرضه قال بقراط وهذا النوع يصيب خاصة الصبيان
منذ يكونون ابناء سبع سنين الى ان يبلغوا خمسة عشر عاما

تمت المقالة الثانية بعون الله تعالى

## المقالة الثالثة من كتاب بقراط في تقدمة المعرفة

قال بقراط فاما الحميات فياتي فيها البحران في تلك الاعداد من الايام باعيانها التي
يسلم من الناس ويعطب من يعطب قال بقراط وذلك ان اسلم الحميات والتي تعتمد
فيها على اوثق الدلايل قد تنقضي في اليوم الرابع او قبله واخبث الحميات والتي تظهر
فيها اردى الدلايل فانها تقتل في اليوم الرابع او قبله ٭ فالدور الاول من ادوارها
عند هذا ينتهي واما الدور الثاني فينتهي في اليوم السابع واما الدور الثالث فينتهي في

اليوم الحادي عشر ∴ واما الدور الرابع فينتهي في اليوم الرابع عشر واما الدور الخامس
فينتهي في السابع عشر ∴ واما السادس فينتهي في اليوم العشرين ∴ وهذه الادوار
تجري على اربعة اربعة في الامراض الحادة الى يوم العشرين على طريق التزيد وليس يمكن
ان يحسب شي من هذا على حساب ايام تامة اذ كان ليس يمكن ان يحسب السنة ولا
شهورا على حساب ايام تامة ثم من بعد هذه الادوار على ذلك الطريق وعلى ذلك
الوجه من التزيد يكون الدور الاول في اربعة وثلثين يوما قال بقراط والثاني في
اربعين يوما والثالث في ستين يوما وما كان من هذه ياتي في البحران بعسر الطول
وتقدمة المعرفة في اوله اعسر وذلك ان اوايلها مشتبهة جدا لكنه قد ينبغي
منذ اول يوم ان تتفكر وكلما جاز اربعة ايام تعقدت فانه لن يخفى عليك الى اين
تميل وسيكون الربع ايضا انما يكون على هذا النظام قال بقراط والامراض التي
من شانها ان تنقضي في اقل المدد فهي اسهل تعرفا وذلك لان الاشيا التي تخالف
بها غيرها هي على اعظم ما يكون وذلك ان الذين هم على سبيل السلامة يكون تنفسهم
نفسا حسنا ويكونون سالمين من الالم وينامون الليل كله وتكون ساير الدلايل
فيهم على غاية الثقة واما الذين يعطبون فان تنفسهم يكون رديا وتنوبهم اختلاط
وتعتريهم ارق وتكون ساير الدلايل فيهم على غاية الرداة ∴ وقد ينبغي ان يتدبر
امر الوقت وامر كل واحد من مقادير التزيد الى ان تبلغ الامراض وقت انقضايها
على ان هذه الامور جارية على ما وصفنا وعلى هذا الطريق تحدث البحران للنسا



ايضا من بعد ولادهن واذا كانت في اول الامر شديدة دايمة مع حمى وطال مع ذلك
شي من امارات الموت فان ذلك دال جدا فان كانت الاوجاع من غير تلك الامارات وجاوز
العشرين يوما والحمى لازمة فينبغي ان يتوقع انبعاث دم من المنخرين او غير ذلك من الخروج في النواحي
السفلية من البدن وما دام الوجع طريا فينبغي ان يتوقع انحدار الدم من المنخرين والتقيح وخاصة
متى كان الالم انما هو نحو الصدغين والجبهة ∴ والاولى ان يتوقع انحدار الدم من كان سنه دون
الخمسة والثلثين سنة واما ما كان اسن من هولاي فيتوقع له التقيح ∴ واما الم الاذن
الحادث مع الحمى الدايمة القوية فدليل ردي وذلك انه لا يومن على صاحبه ان يختلط عقله ويعطب
فان هذا ذا خطر شديد فقد ينبغي ان تدبر بعقلك ساير الامارات كلها منذ اول يوم وقد
يعطب من كان من الناس شابا في اليوم السابع من هذه العلة واقل من ذلك ∴ واما المشايخ
فابطا من ذلك كثيرا وذلك ان الحميات واختلاط الذهن يصيبهم اقل واذانهم تسبق فتتقيح
لهذا السبب لكن في هذه الاسنان عودات المرض اذا كثرت تقتل اكثر اصحابها واما
الشباب فقبل ان تتقيح اذانهم يهلكون وذلك انه اذا سالت المدة من اذانهم فقد يرجى
للشباب السلامة اذا ظهرت فيهم امارة اخرى محمودة قال بقراط واما الحلق الذي امارة
تحدث فيه القرحة مع الحمى فهو دليل ردي فان ظهر مع ذلك دليل اخر مما قد وصفنا فيما
تقدم انه ردي فينبغي ان تتقدم فتنذر بان المريض في حد ذات خطر واما الذبحة فارداها
واقتلها بسرعة ما كان منها لا يظهر فيه في الحلق ولا في الرقبة شي بين وكان فيه اشد
الوجع وانتصاب النفس فان من كانت هذه حاله في الذبحة فقد يخنق به صاحبه في اليوم

الاول او في الثاني او في الثالث او في الرابع فاما الذبحة التي يكون فيها الالم على ذلك المثال لكن
تحدث معها ورم وحمرة في الحلق فانها قتالة جدا الا انها ابطا مدة من التي ذكرت قبلها
واما الذبحة التي تحمر معها الحلق والرقبة فانها ابطا مدة واحرى ان يسلم منها اصحابها اذا كان
في الرقبة والصدر حمرة ولم تغر الحمرة الى داخل وان كانت غيبة الحمرة لا في يوم من ايام البحران ولا بعد
خراج يجتمع في ظاهر البدن ولا عندما ينفث العليل بالسعال المدة بسهولة ولا يوجد الوجع فانه
قد يدل ذلك على الموت او على عودة من المرض والاجود ان تكون الحمرة مائلة الى خارج
وان تكون سائر الخراجات اميل الى ما يلي خارج قال ابقراط واذا مالت الى الرئة احدثت اختلاط
عقل وحدث عن ذلك من اكثر الامر تقيح واما اللهاة فالامر في قطعها او في بطها خطر ما دامت حمراء
عظيمة وذلك انه قد يتبع ذلك اورام وانبعاث دم لكن قد ينبغي في ذلك الوقت ان تطيل بسائر الحيل
فاذا تفرع جميع ذلك الذي يقال له العنبة وصار طرف اللهاة اعظم واغلظ واميل الى الكمودة وصار
ما هو اعلى منه ادق ففي ذلك الوقت يوثق بعلاج اللهاة والاجود ان يتقدم علاجها بعد ان يستفرغ
البطن اذا كانت مدة الزمان مواتية ولم يكن المريض يختنق قال ابقراط واما من تسكن عنه الحمى من غير
ان يكون ظهرت فيه علامات تدل على انقضاء المرض ولا كان سكون حماه في يوم من ايام البحران فانه
ينبغي ان يتوقع له عودة من مرضه عليه قال ابقراط ومن طالت به حماه وكان حاله حال السلامة وليس به الم
من التهاب اصلا ولا من سبب اخر فينبغي ان يتوقع له خراج مع ورم في مفاصله وخاصة السفلية
واحرى ان تكون هذه الخراجات في مدة الزمان اقل لمن كان سنه دون ثلثين سنة وينبغي ان يتوقع
الخراج متى جاوز المريض عشرين يوما فاما من كان اسن من اولئك فحدوث الخراجات به دون ان

منه
تخف

١١

واما ما كان منها تقيح المدة فينبغي ان ينظر هل يظهر فيها شي من تلك الدلائل التي تكون في الابتدا
وينظر ايضا ان كان نفس ذلك الانسان خلل هي اردى قال ابقراط واما ما يتبع من ذلك هل
يكون انفجاره اسرع وابطا فهذه الدلائل ينبغي ان تتعرف وذلك انه ان كان الوجع حدث من اول
الامر وتتابع التنفس والسعال ونفث البصاق لا يزال باقيا فينبغي ان تتوقع الانفجار في العشرين
اليوم واقل من ذلك فان كان الالم اهدا وجميع تلك على قياس هذا فينبغي ان تتوقع التقيح بعد
تلك المدة ولا بد قبل نفث المدة من ان يتزيد الالم وتتابع التنفس ونفث البصاق واكثر
من يسلم من هولاي من فارقته من يومه بعد الانفجار واشتهى الطعام بسرعة ولم يكن
به عطش وكان ما خرج من بطنه يسيرا مجتمعا وكانت المدة التي ينفثها بيضا ملسا كلها
بلون واحد وليس يخالطها شي من البلغم ونقيا بلا كد ولا سعال شديد فمن كانت هذه حاله
فانه يتخلص على افضل الوجوه وفي اسرع الاوقات وبعد هذا من كان اشبههم منه حالا والذي
يعطب من هولاي من لم تفارقه من يومه او توهمت انها قد فارقته ثم لبثت عليه تجدد
ويكون به عطش ولا يشتهي الطعام ويكون بطنه لينا ويكون ما يخرج من المدة اخضر
كمدا ويكون نفثه بلغميا زبديا ومتى حدثت هذه الامور كلها فان صاحبها يعطب
فاما من حدثت له بعضها ولم تحدث له البعض فبعضهم يعطب وبعضهم يسلم على طول
المدة وقد ينبغي ان يستدل من جميع الدلائل التي توجد في هولا وسائر الدلائل كلها
فاما من حدثت به الخراجات من علل ذات الجنب عند الاذنين وفي المواضع السفلية
فان تلك الخراجات تتقيح وتنفجر وتصير نواصير واصحاب هذه العلل يخلصون قال ابقراط

و ا

وينبغي ايضا ان تنظر في هذه الوجوه على هذا المثال فمتى كانت الحمى لازمة وكان الالم لم يسكن
وكان نفث البصاق لم ينبعث على ما ينبغي ولا كان الغالب على ما يخرج من البطن المرار ولا كان
منطلقا صرفا ولا كان البول كثيرا جدا فيه ثفل راسب كثير وكانت سائر الدلائل كلها تدل
على السلامة فقد ينبغي ان يتوقع لاصحاب هذه الحال حدوث مثل هذه الخراجات وما حدث
من هذه الخراجات في المواضع السفلية انما تحدث لمن يكون له فيما دون الشراسيف شيئا من
الالتهاب وما حدث منها فوق انما تحدث لمن كان ما دون الشراسيف منه خاليا من
الغلظ والالم دائم ثم يعرض له سوء نفس مدة ما ثم يسكن من غير سبب ظاهر قال ابقراط
واما الخراجات التي تحدث في الرجلين في علل ذات الرية القوية العظيمة الخطر فكلها
نافعة وافضلها ما كان حدوثه وربما وما نفث بالبصاق وقد بان فيه التغير وذلك
انه متى كان حدوث الورم والالم بعد ان يكون ما نفث بالبصاق قد تغير عن الحمرة الى حال
النضج وانبعث الى خارج كان سلامة ذلك الانسان على غاية الثقة وكان الخراج يسكن
حتى يذهب المه في اسرع الاوقات فان كان ما ينفث بالبصاق ليس يخرج على ما ينبغي
ولم يظهر في البول ثفل راسب محمود فليس يؤمن ان يزمن المفصل الذي يخرج فيه الخراج
او يلقى منه صاحبه شدة شديدة فان غابت الخراجات وما نفث بالبصاق لم ينفث
والحمى لازمة فذلك ردي لانه لا يؤمن على المريض ان يختلط عقله ويموت قال ابقراط
ومن يموت من اصحاب القيح الحادث عن ذات الرية من كان طعن في السن اكثر واما اصحاب
سائر انواع التقيح الذين هم احدث سنا يموتون منه اكثر قال ابقراط فاما الوجع

الذي

١٢

مجرى الطبع حتى يكون المريض بالنهار منتبها وبالليل نايما فان تغير ذلك كانت الحال اردى
واقل ما يكون الاذى والمضرة من النوم اذا نام المريض في اول النهار الى ان يمضي منه نحو
من ثلثه واما النوم الذي يكون بعد هذا الوقت فهو ردي قال ابقراط ومن اردى
الحالات الا ينام المريض لا بالليل ولا بالنهار وذلك انه ربما سهر اما من وجع والم واما
ان يصيبه اختلاط في عقله من قبل هذا الدليل قال ابقراط واما البراز فاحمده ما
كان لينا مجتمعا وكان خروجه في وقت خروجه في حال الصحة وكان مقداره
بقياس ما يرد البدن وذلك ان البراز اذا كان بهذه الحال كانت الناحية السفلى
من البطن صحيحة قال ابقراط وان كان البراز رقيقا فبعد منه الا يكون مصوتا والا
يكون خروجه متواترا قليلا قليلا وذلك انه اذا كان كذلك حتى يحدث الضعف للمريض
من كثرة القيام وتتابعه عرض له من ذلك سهر فان خرج شيء كثيرا مرارا كثيرة لم يؤمن على
المريض الغشي قال ابقراط ولكنه ينبغي ان يكون البراز بحسب ما يرد البدن مرتين او
ثلثة مرات بالنهار ومرة بالليل ويكون اكثره نحو السحر كما من عادة الانسان ان
يقوم قال ابقراط وينبغي ان يغلظ البراز اذا امعن المرض نحو البحران قال ابقراط وينبغي
ان يكون البراز مائلا الى الصفرة ولا يكون شديد النتن قال ابقراط ومما يحمد
ايضا ان يخرج مع البراز حيات اذا امعن المرض نحو البحران قال ابقراط وينبغي
ان يكون البطن في كل مرض حالا لينا سمينا قال ابقراط واما البراز المائي الرقيق
جدا والابيض والاصفر الشديد الصفرة والزبدي فكل ذلك ردي قال ابقراط

ومن البراز الرديء البراز الذي يشبه الاملس والاسهل منه والاصفر قال بقراط وادل من هذا
على الموت البراز الاسود والدسم والاخضر والمنتن قال بقراط واما البراز المختلف
الالوان فينذر من المرض باكثر مما ينذر به تلك الاصناف الاخر وليتبين ما يدل عليه من
الهلاك بعد زمان تدل عليه تلك واعني بذلك ما كان من البراز فيه خراطة وما يضرب لونه
الى لون الكراث وما كان اسود وربما خرجت هذه الالوان كلها معا وربما خرج كل
واحد منها على حدته قال بقراط واما الريح فاحمد خروجها ما لم يكن معه صوت
وخروجها على حال مع صوت خير من احتقانها حيث هي فاذا خرجت مع صوت فهي
تدل على ان بصاحبها الما او اختلاط عقل الا ان يكون خروج الريح بارادته قال بقراط
فاما الاوجاع التي تكون فيما دون الشراسيف وما يحدث منه اذا كان قريب العهد
ولم يكن مع التهاب فان القرقرة الحادثة في ذلك الموضع تحللها وخاصة ان خرجت مع
البراز والبول فان لم تخرج فبانتقالها وقد ينتفع ايضا بانحدارها الى اسفل
قال بقراط واحمد البول ما كان فيه ثفل راسب ابيض املس مستو في مدة المرض
كله الى ان ياتي بحرانه فان ذلك يدل على الثقة وعلى قصر من المرض فان
اختلف حتى يبول مرة بولا صافيا ومرة يرسب فيه ثفل ابيض املس كان المرض اطول
وكان الامر فيه اقل ثقة قال بقراط فان كان البول يضرب الى الحمرة المشبعة والثفل
الراسب فيه بذلك اللون املس كان المرض اطول مدة من الاول فلكنه يكون سليما
جدا فاما متى كان الثفل الراسب في البول شبيها بجلال السويق فانه ردي واردى

منه



١٤

منه ما كان شبيها بالصفائح وما كان منه رقيقا ابيض فهو ردي جدا واردى منه ما كان
شبيها بالنخالة قال بقراط واما الغمامة المتعلقة في البول فانها متى كانت بيضاء فهي
محمودة ومتى كانت سوداء فهي مذمومة وما دام البول اصفر رقيق القوام فانه يدل على
ان المرض لم ينضج بعد وان كان مع ذلك في المدة طول فليس يؤمن الا يبقى المريض الى ان ادل
ينضج مرضه قال بقراط بقراط الابوال على الموت ما كان منها مائيا وما كان منها منتنا
منتنا وما كان اسود وما كان غليظا واردى الابوال للرجال والنساء البول الاسود
وللصبيان المائي قال بقراط ومن يبول بولا نيا رقيقا مدة طويلة ان كانت سائر الدلائل
تنذر بانه يسلم فانه ينبغي ان يتوقع له خراج يظهر به في المواضع التي هي اسفل من الحجاب
وقد ينبغي ايضا ان تذم الدسومة التي تطفو فوق البول بمنزلة نسج العنكبوت لان
هذا الدليل يدل على الذوبان قال بقراط وقد ينبغي ان يتفقد من الابوال ما فيه الغمامة
هل تلك الغمامة منه في اسفله او هي في اعلاه وباي الالوان هي فما كان منها يهوي الى
اسفل مع الالوان التي ذكرت ظننت انه جيد محمود وما كان منها يسمو الى فوق
مع الالوان التي ذكرت ظننت بها انها رديئة ومذمومة واحذر ان لا تغلط
بالمثانة بان يكون فيها علة فتريك في البول شيئا من ذلك فان ذلك الدليل ليس يكون حينئذ
على البدن كله لكنه يكون على المثانة على حيالها قال بقراط وانفع القيء ما كان فيه
بلغم مخالطا للمرار جدا ولا يكون ما يتقيا منه غليظا جدا لان القيء الذي هو اقرب الى ان
يكون صرفا كان اردا قال بقراط فان كان ما يتقيا في لون الكراث او اخضر او كمدا

او اسود وكلما كان من هذه الالوان فينبغي ان تظن انه اردى فان تقيا الانسان الواحد
جميع هذه الالوان فان ذلك قتال جدا قال بقراط واذا كان ما يتقيا اخضر وكان
منتنا فانه يدل على ان الموت وحي جدا قال بقراط وجميع الروايح المنتنة والعفنة
ردية في جميع ما يتقيا قال بقراط واما البصاق فينبغي في جميع العلل النازلة بالرية
والاضلاع ان يكون نفثه سريعا سهلا وترى فيه الحمرة جدا مخالطة للريق قال بقراط
فانه ان تاخر عن اول الوجع نافثا كثيرا ثم كان نفثه وهو احمر او اصفر مع سعال
كثير وليس بالمخالط للريق جدا كان ذلك رديا من قبل ان الاحمر اذا كان صرفا دل على
خطر والابيض اللزج المستدير مما لا ينتفع به وما كان ايضا اخضر او زبديا فهو
ردي فان كان قد بلغ من صرفته ان تراه اسود فهو اردى من تلك ومتى لم يتفق من
الرية ايضا شي حتى تخرج لكنها تبقى ممتلية حتى يحدث لها شبيه بالغليان في
الحلق فذلك ايضا ردي واما الزكام والعطاس في جميع العلل التي تكون في الرية والاضلاع
فردي كان حدوث ذلك قبل العلل او بعد حدوثها واما في ساير العلل القتالة
فالعطاس فيها مما ينتفع به قال بقراط اما البزاق المخالط شي من الدم اليسير
بالكثير وهو احمر ناصع في ورم الرية فهو في اول العلة يدل على السلامة جدا فاذا
اتى على العلة سبعة ايام او اكثر من ذلك والبصاق كذلك الحال فليس تثبت انه اقل
وكل بصاق لا يكون به سكون الوجع فهو ردي واردى ما يكون منه الاسود
كما وصفت وكلما كان به سكون الوجع فهو احمد قال بقراط وما كان

٢
١٤

اعلم ان اصناف الاعضاء المتشابهة الاجزاء سبعة
احدها صنف العظام والغضاريف والثاني
صنف العصب والوتر والرباط والثالث
صنف العروق غير الضوارب والرابع صنف
العروق الضوارب وهي الشرايين والخامس
صنف اللحم المفرد والغدد والشحم والسادس
صنف الجلد والاغشية والسابع صنف [illegible]
الشعر و[illegible] [illegible]
واعلم ان اصناف عظام البدن ستة احدها
عظام الراس والثاني عظام الصلب والثالث
عظام الصدر والاضلاع والرابع عظام الكتف
والترقوة والخامس عظام اليدين
والسادس عظام الرجلين ٥
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

شرح فصول ابقراط للرئيس الافضل العالم الاوحد المتفنن الفيلسوف
الاكمل ابي عمران موسى بن عبيد الله القرطبي رضي الله عنه

قال موسى بن عبيد الله القرطبي الاسرائيلي

ما اظن ان احدا من العلما الذين الفوا الكتب الف كتابا في نوع من انواع العلوم
وهو يقصد ان لا يفهم ما تضمنه كتابه حتى يشرح ولو قصد هذا احد
من واضعي الكتب لكان قد ابطل غاية تاليف كتابه لان المولف ما يولف
تاليفه ليفهم نفسه ما تضمنه ذلك التاليف وانما يولف ما الف ليفهم ذلك
غيره واذا كان ما الفه لا يفهم الا بتاليف اخر فقد ابطل غاية كتابه
وانما الاسباب الداعية للمتأخرين الى شرح كتب المتقدمين وتفسيرها
عندي اربعة اسباب الاول منها كمال فضيلة
المولف فانه لجودة ذهنه يتكلم في امور غامضة خفية بعيدة
الادراك بكلام وجيز ويكون ذلك بينا عنده لا يحتاج الى زيادة فاذا

رام



رام المتأخر بعده فهم تلك المعاني من ذلك الكلام الوجيز عسر ذلك
عليه جدا فيحتاج الشارح الى البسط والزيادة في القول حتى يفهم المعنى
الذي قصده المولف الاول والسبب الثاني حذف مقدمات
الكتاب وذلك ان المولف قد يولف كتابه معتمدا على ان يكون الناظر
قد تقدم له علم المقدمات الفلانية فاذا لم يفهم ذلك الكتاب من لا علم
له بتلك المقدمات لم يفهم منه شيا فيحتاج الشارح الى احضار تلك المقدمات
وتبيينها او ينبه على الكتب التي تتبين فيها تلك المقدمات ويرشد
اليها وبحسب هذا السبب ايضا يبين الشارح علل ما لم يذكر
المولف علته والسبب الثالث احتمال القول
وذلك لان اكثر الاقاويل في كل لغة تحتمل التاويل ويمكن ان يفهم
من ذلك القول معاني مختلفة بل بعضها متضادة بل متناقضة
فيقع الاختلاف بين النظار في ذلك القول ويتاوله شخص تاويلا ما
ويقول هذا اراد به المولف لا هذا المعنى ويتاوله شخص اخر تاويلا اخر

محتاج الشارح لذلك القول الى ترجيح احد التاويلات والاستدلال
على صحته وتزييف ما سواه    والسبب الرابع اوهام الواقعة
للمولف او الكلام المكرر او ما لا فايدة فيه اصلا فيحتاج الشارح الى
التنبيه عليها ويستدل على بطلانها او على كون ذلك القول غير
مفيد او مكرر وهذا لا يسمى شرحا بالحقيقة بل ردا وتنبيها لكن قد جرت
العادة عند الناس ان يشرح الكتاب فان كان ما قيل فيه اكثره صواب
فيقصد التنبيه على تلك المواضع القليلة من جملة الشرح ويقال وهم
المولف في قوله كذا والحق هو كذا او هذا يحتاج الى ذكره او هذا
مكرر القول فيه ونحو ذلك كله    واما ان كان ما قيل في
ذلك الكتاب اكثره خطا فيسمى التاليف الاخير الذي يكشف تلك
الاغلاط ردا لا شرحا واذا ذكر في كتاب الرد شيا من الاقاويل
الصحيحة التي ذكرت في التاليف الاول قيل اما قوله كذا فصحيح
فكل ما شرح من كتب ارسطو انما شرح بحسب السبب الاول
والثالث



والثالث فيما ظهر لنا    وكل ما شرح من كتب التعاليم انما شرح بحسب
السبب الثاني وقد شرح بعض اقاويل تعليمية بحسب السبب الرابع
ايضا لان هذا كتاب المجسطي مع جلالة مولفه قد وقعت له في
كتابه اوهام نبه عليها جماعة من الاندلسيين وقد الفوا في ذلك
وكل ما شرح او يشرح من كتب ابقراط فهو بحسب الاول والثالث
والرابع اكثرها وبعض اقوالها تشرح بحسب الثاني ايضا
الا ان جالينوس يابى ذلك ولا يرى بوجه ان في كلام ابقراط وهم
بل يتاول ما احتمل التاويل ويجعل شرح القول ما لا يدل ذلك
القول على شي منه كما نراه فعل في شرحه لكتاب الاخلاط وان كان
قد شك جالينوس في كتاب الاخلاط هل هو لابقراط او لغيره ودعاه
لذلك ما هو عليه ذلك الكتاب من اختلاط المعاني وكونها تشبه
تواليف اصحاب الكيميا او انزل منها واحق التسميات به عندي
ان يسمى كتاب الاختلاط لكن لشهرة نسبته لابقراط شرحه ذلك الشرح

العجب وكلما قاله جالنوس في ذلك الشرح هو كله كلام صحيح حسب صيلة
الطب لكن اي لشي من ذلك الكلام المشروح على شي من الشرح وما يسمي
هذا شرحًا على التحقيق لان الشرح هو ايضاح ما هو في ذلك الكلام
بالقوة عند الفهم الي الفعل حتى انك اذا رجعت وتاملت الكلام المشروح
بعد ما فهمته من الشرح رايت ذلك الكلام دالًا على ما فهمته من الشرح
هذا عندي هو الذي يسمى شرحًا بالحقيقة لا ان ياخذ الانسان
ما قاويل صحيحة ويقول هذا شرح قول القايل كذا كما يفعل جالينوس
في بعض اقاويل ابقراط ،، وكذلك ايضا هولا الذين يتجوز
تاليف من جاء شخص ويسمون ذلك شرحًا ليس هذا عندي شرح بل تاليف
اخر كاكثر شروح اوليدس فلهذا لا اسمي ذلك كله شرحا ،،
وكذلك نجد جالنوس ايضا في شروحه لكتب ابقراط قد يشرح القول
بضد مفهومه كما فعل في كتاب الاسابيع حيث قال ابقراط ان الارض
تحيط بالماء فشرحا جالنوس هذا القول بان قال عنى ان يكون عنا بقوله

هذا



هذا ان المحيط بالارض كل هذا حتى لا نقول ان ابقراط غلط او وهم في
هذا القول ،، واذا غلب في الامر ووجد قولا بين الخطا ولا يتسع
له فيه حيلة قال هذا منسوب لابقراط ودخيل في كلامه او هو كلام ابقراط
الفلاني لا ابقراط المشهور كما فعل في شرحه لطبيعة الانسان ،،
وكل هذا تعصب لابقراط وان كان ابقراط من اعظم فضلا الاطبا
بلا شك فليس التعصب فضيلة ولو كان ذلك في حق فاضل ،، ومعلوم
ان كل كتاب يشرح او يشرح فليس كل ما فيه يحتاج الى الشرح بل لابد ان
يكون فيه مواضع تحتاج الى الشرح لكن اغراض الشارحين في شروحهم
كطرق المولفين في تواليفهم لان من المولفين من يقصد الايجاز الذي
لا يخل بالمعنى حتى لو امكنه الكلام فيما قصد له المعني في اية كلمة مثلا
لما جعلها في ثلث كلم وكلم ومنهم من قصده التطويل والتكبير وتكثير
حجم الكتاب وتكثير عدد اجزايه وان كان مجموع ذلك كله قليل المعاني
كذلك الشارحون منهم من يشرح الشي المحتاج للشرح باوجز ما يكن

وتفرقوا في سوى ذلك ومنهم من يطول ويشرح ما لا يحتاج الى شرحها ومما
يحتاج الى شرح ما كثر الاحتياج وتركت اظن ان جالينوس من المطولين
في شروحهم جدا كاكثر تواليفه حتى رايته لعني جالينوس يقول في
اول شرحه لكتاب النواميس لافلاطون كلاما هذا نصه ؛؛
قال رايت بعض المفسرين فسر هذا القول من قول ابقراط
وهو هذا اذا بلغ المرض منتهاه فعند ذلك ينبغي ان يكون التدبير
في الغاية القصوى من اللطافة فانه فسر هذا في اكثر من مائة
مجلد بلا معنى ولا سبب قال موسى فلما رايت هذا الكلام
لجالينوس عدد تمرة في تواليفه وشروحه وعلمت انه قد اوجز فيها
كثيرا بالاضافة الى تواليف اهل تلك الاعصار لكن على حال فيها
تطويل لا ناكر في ذلك الا متعصب وانا انما اخاطب من تعرا
عن الهوى وتقصد الحق في كل شي وقد ذكر جالينوس في
المقالة السادسة من حيلة البرء ان اصحاب استطالوا كلامهم في

تلك



تلك المقالات ؛؛ ولما رايت كتاب الفصول لابقراط اعظم كتبه
فايدة رايت بان اشرحها لانها فصول ينبغي ان يحفظها كل طبيب
بل غير الاطبا رايتهم يحفظونها للصبيان في المكتب حتى ان فصول
كثيرة منها يحفظها من ليس بطبيب بحفظ الصغر في المكتب ؛؛
وهذه فصول ابقراط منها فصول مشكلة يحتاج الى الشرح ومنها
بينة بنفسها ومنها مكررة ومنها ما لا يفيد في صناعة الطب
ومنها وهم محض لكن جالينوس كما علمت يابا هذه الاشيا فيشرح
كما يريد اما انا فاشرحها على طريق الانصاف وذلك اني لا
اشرح الا ما يحتاج الى الشرح واتبع في ذلك اغراض جالينوس
الا في بعض فصول فاني اذكر ما وقع لي فيها منسوبا الي ؛؛
واما كل شرح اذكره مطلقا فهو كلام جالينوس اعني معانيه
لاني لم انقل الى المناحي على الفاظه كما فعلت في المختصرات
وانما كان قصدي في هذا الشرح الايجاز فقط ليسهل حفظ معاني

هذه الفصول المحتاجة الى شرح وادوم تقليل الكلام في ذلك جهدي
الا في الفصل الاول فاني اطول فيه قليلا لبس على ان ذلك على
طريقة الشرح الحقيقي لذلك الفصل بل لافيد بعض فوايد سنحت
لي فيه كان ابقراط قصدها او لم يقصدها ،، وهذا حين
ابتدى بالشرح ،، قال ابقراط العمر قصير والصناعة
طويلة والوقت ضيق والتجربة خطر والقضا عسر وقد ينبغي
لك ان لا تقتصر على توخي فعل ما ينبغي دون ان يكون ما يفعله المريض
ومن يحضره كذلك والاشيا التي من خارج    الشرح
معلوم ان القصير والطويل من مقولة الاضافة فان كان يريد بقوله
العمر قصير باضافته الى صناعة الطب فقوله والصناعة طويلة
تكرار غير محتاج اليه ولا فرق بين هذا وبين قولك زيد اقصر
من عمرو وعمرو اطول من زيد ،، وان كان اراد ان عمر الشخص من
الناس قصير باضافته الى استكمال اي علم كان من العلوم

وصناعة



وصناعة الطب طويلة باضافتها الى ساير الصنايع فهذا التقرير
مفيد كانه يقول فما ابعد كمال الانسان في هذه الصناعة هذا
كله يحض على الدأب عليها ،، واما كون صناعة الطب اطول
من ساير الصنايع النظرية والعملية فذلك بين لانها لا تلتئم وتحصل
غايتها الا باجزا كثيرة لا يفي عمر شخص انسان بالاحاطة بتلك الاجزا
كلها على الكمال والتمام    وقد ذكر ابو نصر الفارابي ان
الاجزا التي تلتام بمعرفتها صناعة الطب سبعة اجزا ،،
اولها ما يتعلق بالطب من معرفة موضوع صناعته
وهو بدن الانسان وهذا هو علم التشريح ومعرفة مزاج كل
عضو من الاعضا على العموم ومعرفة فعله ومنفعته وحال
جوهره في الصلابة واللين والكثافة والتخلخل وصورة كل
عضو منها ومواضع الاعضا الباطنة والظاهرة واتصال
الاعضا بعضها ببعض وهذا القدر لا يمكن ان يجهل الطبيب

شيا منه وغير من الطول ما لخفي به ؛؛ والجزء الثاني
معرفة ما يلحق الموضوع من حال الصحة وهو معرفة انواع الصحة
علي العموم لجملة البدن وانواع صحة عضو عضو ؛؛ والجزء
الثالث معرفة انواع الامراض واسبابها والاعراض التابعة
لها في البدن كله علي العموم او في عضو عضو من اعضا البدن
؛؛ والجزء الرابع معرفة قوانين الاستدلال وهو كيف
تتخذ من تلك الاعراض اللاحقة للموضوع دلائل يستدل بها علي
نوع نوع من انواع الصحة وعلي نوع نوع من انواع المرض كان ذلك
في البدن كله او في اي عضو كان من اعضايه وكيف يفرق بين
مرض ومرض اخر اذ قد تتشابه اكثر الدلايل ؛؛
والخامس قوانين تدبير صحة البدن علي العموم وصحة كل
عضو من اعضايه في كل سن من الاسنان وفي كل فصل من فصول
السنة وبحسب بلد بلد حتى يستدام كل بدن وكل عضو علي صحته

التي



التي تخصه ؛؛ والسادس معرفة القوانين الكلية التي يدبر بها
كل مرض حتى يسترد الصحة المفقودة الي البدن كله او الي ذلك العضو
الذي اعتل ؛؛ والسابع معرفة الالات التي بها يعمل الطبيب
حتى يستديم الصحة الموجودة او يسترد الصحة المفقودة وهي
معرفة اغذية الانسان وادويته علي اختلاف انواعها بسايطها
ومركباتها والشد والقمط والتنطيل من هذا القبيل
وكذلك الالات التي يبط بها ويقطع اللحم والصنارات التي
تعلق بها وسائر الالات التي تستعمل في الجراحات وفي
العين كلها من هذا القبيل وهو ضمن هذا الجزء من الصناعة
معرفة صورة كل نبات وكل معدن يستعمل في صناعة الطب
لانك ان لم تعلم منه غير اسمه فما حصلت علي غاية وكذلك ايضا
تحتاج الي معرفة اسمايه المختلفة باختلاف المواضع حتى تعلم في
كل بلد اي اسم تطلب ؛؛ ومعلوم ان معرفة هذه الاجزا

السبعة كلها وحفظها من الكتب الموضوعة لكل جزء منها لا يحصل
به غاية فعل الطبيب والحصل لذلك العارف كمال الصناعة حتى
يباشر الاشخاص في حال صحتهم وفي حال مرضهم ويحصل له ملكة في
تمييز الدلايل التي يستدل بها كيف يستدل ويعلم بسهولة حال مزاج
هذا الشخص وحال مزاج كل عضو من اعضايه في اي نوع هو من انواع
الصحة وانواع المرض وكذلك حال فعل كل عضو عضو من اعضاء هذا
الشخص وحال جوهر اعضايه وكذلك يعلم بسهولة بطول مباشرة
الاشخاص وتشكل الصور المرتسمة في ذهنه كيف يصرف تلك الالات
اعني الاغذية والادوية وساير الالات وهذا يحتاج الى زمان طويل
جدًا فقد بان لك ان معرفة تلك الاجزاء على العموم وحفظ تلك القوانين
حتى لا يشذ عنه منها شي يحتاج الى زمان طويل جدًا وكذلك
مباشرة الاشخاص حتى يتمكن في تدبير صحة شخص بعد شخص وفي تدبير
شفاء مرض شخص بعد شخص وفي تصريف تلك الالات تصريفًا

تخصيصًا



تخصيصًا اعني افرادها مرة وتركيب بعضها مع بعض مرة اخرى وتخيير
شخص هذا الدوا او الغذا على شخص اخر من نوعه كل هذا يحتاج الى زمان
اخر طويل جدًا فالحق قيل ان هذه الصناعة اطول من كل صناعة
لمن يقصد الكمال فيها وقال جالينوس في شرحه لكتاب
طيماوس قال لا يمكن الانسان ان يكون عالمًا بصناعة الطب باسرها
قال المولف وعند الانصاف يعلم ان كل عمر كامل فيها
فانه يقصر اكثر مما ينبغي / ان يكون الشخص صحيحًا كان او مريضًا لا
يتدبر براي طبيب اصلا اولى به من ان يتدبر براي طبيب يغلط
عليه وعلى قدر تقصير كل شخص وتحقيقه يكون غلطه وان وقعت منه
اصابه فبالعرض فمن اجل هذا استفتح هذا الفاضل كتابه
المتفق على الكمال في هذه الصناعة بقوله العمر قصير والصناعة
طويلة والوقت ضيق والتجربة خطر والقضاء عسر اما
كون التجربة خطر فذلك بين لاكني ساذيل بيانا وقوله

الوقت ضيق يبدو لي انه اراد به ان وقت المرض يضيق جدا عن
التجربة فانك اذا لم تعلم الامور كلها التي قد صحت بالتجربة بل تستانف
الان ان تجرب امورا في هذا المريض فالوقت يضيق عن ذلك فان في
استئناف التجربة في هذا المريض من الخطر ويكون الكلام كله في الحض
على الكمال في الصناعة حتى يكون كل ما جرب على مرور السنين حاضرا
في ذكرك      اما قوله      والقضاء عسر فيبدو لي انه يريد به
القضاء على ما آل المرض للخلاص او للعطب وحدوث تغيير من
التغيرات وبالجملة تقدمة المعرفة بما سيكون وان ذلك عسر في صناعة
الطب جدا لسيلان العنصر وقلة ثباته على حال واحدة وقد علمت
ان الامور الطبيعية كلها الكثيرية لا دائمة فكم مرة تكون الدلايل في
غاية الرداة وينجو المريض وكم مرة نستبشر بجودة الدلايل ولا يصح
ما دلت عليه فلذلك نحتاج الى رياضة طويلة في مباشرة الدلايل
الشخصية وحينيذ نقدر ان نقضي على ما يحدث حدثا جيدا يقرب
من الحق



من الحق ويكون هذا القول ايضا في الحض على الدووب في ما ذكر هذه
الصناعة      واما وجه الخطر في التجربة فعلى ما اصف
نعلم ان كل جسم طبيعي فيوجد فيه نوعين من الاعراض اعراض تلحقه من
جهة مادته واعراض تلحقه من جهة صورته مثال ذلك الانسان فانه
يلحقه الصحة والمرض والنوم واليقظة من جهة مادته اعني من جهة ما هو
حيوان ويلحقه ان يفكر ويروي ويتعجب ويضحك من جهة صورته
وهذه الاعراض التي تلحق الجسم من جهة صورته هي التي تسمى الخواص
لانها خاصة بذلك النوع وحده كذلك كل نبات وكل معدن
وكل عضو من اعضا الحيوان توجد له هذين النوعين من الاعراض
ويتبع لكل عرض منهما فعل ما في ابداننا فالافعال التي يفعلها
الدوا في ابداننا من جهة مادته هو ان يسخن او يبرد او يرطب
او يجفف وهذه هي التي تسميها الاطبا القوى الاول ويقولون
ان هذا الدوا يسخن بطبيعته او يبرد وكذلك يقولون ايضا يفعل

بكيفيته وكذلك الافعال التابعة لهذه القوى الاول وهي التي يسميها
الاطبا القوى الثواني مثل ان يكون الدوا يصلب او يلين او يحلل او يكثف
وسائر ما عدد كلها يفعلها الدوا من جهة مادته ؛؛ والافعال
التي يفعلها الدوا في ابداننا من جهة صورته النوعية هي التي يسميها
الاطبا الخاصية وجالنوس يعبر عن هذا النوع من الافعال بان يقول
يفعل بجملة جوهره المعنى انه له فعل يفعله من جهة صورته النوعية التي
بها جوهر ذلك الجسم وصار هذا لانه فعل تابع لكيفيته ويسمونه
ايضا القوى الثوالث وهي مثل اسهال الادوية المسهلة او تقييتها
او كونها سم قاتل او مخلصة من شرب السم او من نهش احد ذوات
السموم كل هذه الافعال تابعة للصورة لا للمادة ؛؛
والاغذية ايضا هي من هذا النوع لمعنى كون هذا النوع من
النبات يغذو النوع الثاني من الحيوان وليس هذا راجع
لمجرد الكيفيات لاولى ولا ايضا لما يلزم عنها من الصلابة واللين
والكثافة



مخصوصة بالمعدة وادوية مخصوصة بالكبد وادوية مخصوصة
بالطحال وادوية مخصوصة بالقلب وادوية مخصوصة بالدماغ
ومن اجل الصورة النوعية ايضا تختلف انواع الادوية وان
كانت طبيعتها واحدة انت تتامل فتجد ادوية على في درجة
واحدة بعينها من الحرارة واليبس مثلا ولكل دوا منها افعال
غير افعال الدوا الاخر وهذا كله انما ادركته التجربة على مرور
الازمنة ولعظم فضيلة الفراط امره في هذا الفصل
الذي افتتح به على ان لا يقتصر الطبيب على ان يفعل ما ينبغي
فقط ويكتفي لان ذلك غير كاف في حصول الصحة للمريض
وانما يتم الغاية ويبرئ بان يكون كل من حوله
يفعل بالمريض ما ينبغي فعله ويدفع الموانع كلها التي من خارج
المانعة من شفا المرض فكانه يامره في هذا الفصل ان يكون
للطبيب قدرة على سياسة المرضا وتسهيل اعمال الطب

عليهم كشرب الادوية المرة والحقن والبط والكي ونحوها وان
خاطب المريض ومن حوله وحذره من ان يخطي على نفسه ونجعل من
حوله يتقومون لتدبيره كما ينبغي في حال غيبة الطبيب ∴
وكذلك يزيل العوايق التي من خارج ما امكنه بحسب شخص شخص
مثاله ان يكون المريض فقير وهو في موضع يزيد في مرضه
ولا قدرة له على موضع اخر فينقله هو من موضع الى موضع وكذلك
يهيي له الغذا او الدوا اذا لم يكن ذلك عنده فهذه واشباهها
من الاشيا الخارجة عما يلزم الطبيب من حيث صناعته لكنها
ضرورية في حصول الغاية التي يروم الطبيب حصولها لهذا
المريض اما ان يصف فقط ما ينبغي ان يفعل ويروح ولا يفعل
ذلك لانه قد لا يحصل من ذلك الغاية المقصودة ∴
قال ابقراط ان كان ما يستفرغ من البدن عند
استطلاق البطن والقي اللذين يكونان طوعا من النوع الذي
ينبغي



ينبغي ان ينقى منه البدن نفع ذلك وسهل احتماله وان لم يكن كذلك
كان الامر على الضد وكذلك خلا العروق فانها ان خلت من
من النوع الذي ينبغي ان تخلو منه نفع ذلك وسهل احتماله وان لم
يكن كذلك كان الامر على الضد ينبغي ايضا ان ينظر في الوقت الحاضر
من اوقات السنة وفي البلد وفي السن وفي الامراض هل توجب
استفراغ ما هممت باستفراغه ام لا قال المفسر
قوله وكذلك خلا العروق يعني بادرار البول او العرق او النزف
او انفتاح افواه العروق ويكون هذا الفصل كله فيما ياتي طوعا
املحا السوس فقال يريد بخلا العروق الاستفراغ الذي يكون بالدوا
ولذلك يكون الفصل الاخير من هذه المقالة عينه مكررا حتى احتاج
له لتاويل ∴ ثم انه ذكر اذا هممت باستفراغ النوع الذي ينبغي
اذا بانت لك علامات غلبته ينبغي ايضا ان تجعل الاوقات المسنة
والبلد والسن والطبيعة وذلك المرض حظ وتدبير الامر بحسبه

فان استفراغ الصفرا في الشتا او في المواضع البارده او في سن الشيخ
او في الامراض البارده لعسر واحتمل وكذلك استفراغ البلغم في
الصيف او في المواضع الحاره او من الشباب او في الامراض
الحاره لعسر واحتمل ؛ قال ابقراط خصب البدن في
لاصحاب الرياضه خطر اذا كانوا قد بلغوا منه الغايه القصوى وذلك
انه لا يمكن ان يثبتوا على حالهم تلك ولا يستقروا ولما كانوا لا يستقرون
لم يمكن ان يزدادوا صلاحا فبقي ان يميلوا الى حال اردى ولذلك ينبغي
ان ينقض خصب البدن بلا تاخير كيما يعود البدن فيبتدي في قبول الغذا
ولا يبلغ من استفراغه الغايه القصوى فان ذلك خطر لكن بمقدار
احتمال طبيعه البدن الذي يقصد الى استفراغه وكذلك ايضا
كل استفراغ يبلغ فيه الغايه القصوى فهو خطر وكل تغذيه ايضا
هي عند الغايه القصوى فهي خطر ؛ قال المفسر
يريد باصحاب الرياضه المصارعين ونحوهم ممن تغذا الرياضه

العنيفه



العنيفه صناعه وذلك ان العروق اذا امتلات اكثر مما ينبغي لم يؤمن ان
تنصدع او تخنق الحراره الغريزيه فيها فتطفا فيموتوا فانه ينبغي ان
تكون في العروق خلو ليقبل ما يصل اليها من الغذا ؛
قال ابقراط التدبير البالغ في اللطافه في جميع الامراض المزمنه
ما لا محاله خطر وفي الامراض الحاده اذا لم يحتمله المريض والتدبير الذي
يبلغ فيه الغايه القصوى من اللطافه فهو عسر مذموم لا محاله
قال المفسر التدبير الذي في الغايه القصوى من اللطافه
هو ترك تناول الطعام البته والتدبير الذي هو في الغايه من اللطافه
الا انه ليس في اقصاها هو تناول ماء العسل ونحوه والتدبير اللطيف
الذي ليس في الغايه فماء كشك الشعير ونحوه ؛
قال ابقراط في التدبير اللطيف قد يخطي المرضى على انفسهم
خطا يعظم ضرره عليهم وذلك ان جميع ما يكون منه اعظم مما يكون من الخطا
في الغذا الذي له غلظ يسير ومن قبل هذا صار التدبير البالغ في اللطافه

في الاصحا ايضا خطر لان احتمالهم لما يعرض من خطايهم اقل ولذلك صار
التدبير البالغ في اللطافة في اكثر الحالات اعظم خطرا من التدبير
الذي هو اغلظ ؛ قال المفسر هذا بين واضح ؛
قال ابقراط اجود التدبير في الامراض التي في الغاية القصوى
التدبير الذي في الغاية القصوى ؛ قال المفسر الامراض
التي في الغاية القصوى هي الامراض الحادة جدا ؛ قال ابقراط
واذا كان المرض حادا جدا فان الاوجاع التي في الغاية القصوى تاتي
فيه بديا وجب ضرورة ان يستعمل فيه التدبير الذي في الغاية القصوى
من اللطافة واذا لم يكن كذلك لكن كان يحتمل من التدبير ما هو اغلظ
من ذلك فينبغي ان يكون الانحطاط على حسب لين المرض ونقصانه عن
الغاية القصوى ؛ قال المفسر الاوجاع التي في الغاية
القصوى هي الاوجاع العظيمة يعني نوائب الحمى وجميع الاعراض وهو
منتهى المرض وان ليس المنتهى شي سوى اعظم اجزا المرض في اعراضه
وافهم


وافهم قوله بديا الاربعة ايام الاول او بعدها قليل ؛ قال ابقراط
واذا بلغ المرض منتهاه فعند ذلك يجب ضرورة ان يستعمل التدبير الذي في
الغاية القصوى من اللطافة ؛ قال المفسر وذلك لعظم الاعراض
في ذلك الوقت ولكيما ينضج المرض وذلك انه لا ينبغي ان يشغل الطبيعة
بانضاج غذا جديد يورد عليها عن انضاج الاخلاط المولدة للمرض اذ
كانت في ذلك الوقت مكبة عليها بقوتها كلها وانما يبقى لها اليسير حتى
يستكمل الغلبة عليها ؛ قال ابقراط وينبغي ان تزن ايضا
قوة المريض فتعلم ان كانت تثبت الى وقت منتهى المرض وتنظر
اقوة المريض تخور قبل غاية المرض ولا تبقى على ذلك الغذا ام المرض
يخور قبل ويسكن عاديته ؛ قال المفسر هذا بين ؛
قال ابقراط والذي ياتي منتهى مرضهم بديا فينبغي ان يدبروا
بالتدبير اللطيف بديا والذين يتاخر منتهى مرضهم فينبغي ان يجعل
تدبيرهم في ابتدا مرضهم اغلظ ثم ينقص من تغليظه قليلا قليلا كلما

قرب منتهى المرض وفي وقت منتهاه بمقدار ما تقوى قوة المريض عليه وينبغي
ان يمنع من الغذا في وقت منتهى المرض فان الزيادة فيه مضرة ؛؛
قال المفسر هذا بين ؛؛ قال ابقراط واذا كان للحمى
ادوار فامنع من الغذا ايضا في اوقات نوايبها ؛؛ قال المفسر
هذا بين ؛؛ قال ابقراط انه يدلك على نوايب المرض ومرتبته
ونظامه الامراض انفسها واوقات السنة وتزيد الادوار بعضها على
بعض نايبة كانت في كل يوم او يوم ويوم لا او في اكثر من ذلك الزمان
والاشيا ايضا التي تظهر بعد ومثال ذلك ما يظهر في اصحاب ذات الجنب
فانه ان ظهر النفث مبكرا منذ اول المرض كان المرض قصيرا وان تاخر
ظهوره كان المرض طويلا والبول والبراز والعرق اذا ظهرت تدل
على جودة بحران المرض ورداته وطول المرض وقصره ؛؛
قال المفسر من طبيعة المرض من نفسه تعلم هل انقضاه سريعا
او بطيا فان ذات الجنب وذات الريه والسرسام امراض حادة

والذبحه



والذبحه والهيضه والتشنج امراض حادة جدا والاستسقا والوسواس
ومرض الجوف والسل وهي قرحة الريه هي امراض مزمنة ونوايب الحمى اكثر
ما تكون في ذات الجنب والسرسام غبا واكثر ما تكون في من به
خراج فيه مدة في معدته او في كبده او في من به السل في كل يوم والاشتداد
بالليل واكثر ما تكون نوايب الحمى من علته من طحاله وبالجملة من المرة
السودا يوما ويوما لا وكذلك اوقات السنة فان حمى الربع
الصيفيه تقصر في اكثر الامر والخريفيه طويلة ولا سيما اذا اتصلت بالشتا
وتزيد النوايب يدل على تزيد المرض وقرب منتهاه ويعرف تزيد النوبة
الثانية على النوبة الاولى من ثلثة اشيا احدها وقت نوبة الحمى والاخر
طول النوبة والاخر عظمها اعني شدتها ؛؛ قال ابقراط
المشايخ احمل الناس للصوم ومن بعدهم الكهول والفتيان اقل احتمالا له
واقل الناس احتمالا للصوم الصبيان ومن كان من الصبيان اقوى
شهوة فهو اقل احتمالا له ؛؛ قال المفسر الذي ذكره في هذا

الفصل قد ذكر علته في الفصل الذي بعده وذلك انه كلما كان الحار
الغريزي اكثر احتاج الى غذاء اكثر والمحلل من ابدان الصبيان لرطوبتهم
اكثر وهذا الذي ذكره من احتمال الشيوخ للصيام ذكرها لنوس انه الشيخ
الذي يصل الى حد الهرم واما الشيخ الذي في غاية الشيخوخة
فلا يحتملون الصبر عن الطعام بل يحتاجون الى تناوله قليلا قليلا المرة
بعد المرة لقرب حرارتهم من الانطفا فيحتاج الى متابعة ما يمدها قليلا
قليلا قال ابقراط ما كان من الابدان في النشو فالحار الغريزي
فيهم على غاية ما يكون من الكثرة ويحتاج من الوقود الى اكثر ما يحتاج
اليه سائر الابدان فان لم يتناول من الغذا ما يحتاج اليه ذبل بدنه ونقص
واما الشيوخ فالحار الغريزي فيهم قليل فمن قبل ذلك ليس يحتاجون
من الوقود الا الى اليسير لان حرارتهم تطفا من الكثير ومن قبل هذا ايضا
ليس تكون الحمى في المشايخ حادة مثل ما تكون في النشو وذلك لان ابدانهم
باردة قال المفسر قال جالينوس الجوهر الذي فيه الحرارة في

الصبيان



الصبيان اكثر مقدارا وهذا المعنى هو الذي نقول عنه دايما ان الحرارة
الغريزية الكمية كما بين في المزاج ∴ قال ابقراط الاجواف في الشتا
والربيع اسخن ما يكون بالطبع الى قوله امر الاسنان والصريعين ∴
قال المفسر ودل بذلك الاسنان والصريعين وذلك ان الصبيان
لما كان الحار الغريزي اكثر ما فيهم احتاجوا من الاغذية الى ما هو اكثر والصريعين
ايضا لما كانت حرارتهم الغريزية تقوى لكثرة رياضتهم صاروا يقدرون ان
يتناولون من الاغذية اكثر ∴ قال ابقراط الاغذية الرطبة توافق
الى قوله ما الاغذية الرطبة قال المفسر هذا بين وهو مثال يوخذ
منه القانون العام وهو ان كل مرض تقابل بضده قال ابقراط
وينبغي ان يعطي بعض المرضى غذاهم الى قوله والعادة والسن ∴
قال المفسر لما اعطى القانون في كمية الغذا واوقاته كيف ينبغي
اخذ ان يعطينا القانون في صورة تناوله والاصل في ذلك اعتبار
قوة المريض واعتبار المرض ويعطي ايضا السن والعادة ومزاج

الهوا حظر وذلك ان القوة القوية توجب تناول الغذا دفعة والضعيفة
توجب تناوله قليلا قليلا ونقصان البدن وهزاله يوجب ان يعطى
غذا كثيرا وامتلاه يوجب تقليل الغذا فيلزم من هذا انه ان كانت القوة
ضعيفة والبدن في حال نقصان فيعطى طعاما قليلا مرارا كثيرة وان
كانت القوة ضعيفة والبدن ليس في حال نقصان فينبغي ان يعطى طعاما
قليلا مرارا قليلة وكذلك اذا كانت القوة قوية والكيموسات كثيرة
اما اذا كانت القوة قوية والبدن في حال نقصان او حال فساد اخلاط
فينبغي ان يطعم المريض طعاما كثيرا في مرار كثيرة لان حال مدة يحتاج الى
طعام كثير وقوة قوية تفي بانضاجه وان عاقت نوائب الحمى ولم تجد اوقات
كثيرة للغذا فاعطه في مرار قليلة وهكذا الاستدلال بحسب القوة
القوة والمرض     واما الوقت والسن والعادة وما جرى مجراها
فعلى هذا المثال الصيف يوجب تكثير المرات وتقليل ما يتناول في
كل مرة والشتا يوجب تكثير الطعام وتقليل المرات واما وسط



الربيع اذا قرب من الصيف فينبغي ان يغذو بغذا يسير فيما بين اوقات
طويلة لان هذا الوقت يراد ان يكون الابدان متملية لان الكيموسات
التي كانت غامرة في الشتا تذوب وتتحلل     واما الخريف فمن حيث فيه
تحتاج الابدان شايعة من غذا محمود لفساد الكيموسات في ذلك الوقت
واما الاسنان والعادات بين قال ابقراط اصعب ما يكون
احتمال الطعام الى قوكم وبعده في الربيع قال المفسر
قال جالينوس كلامه في هذا الفصل في المرضى وكلامه في المتقدم في
الاصحا قال ابقراط اذا كانت نوائب الحمى الى قوكم من قبل اوقات
الانفصال قال المفسر قال جالينوس يريد بقوله من قبل اوقات
الانفصال من قبل اوقات النوائب واذا كان هذا الوقت فينبغي فيه
بعض المواد لئلا تعظم الحمى فناهيك ان تزيد في شي بالتغذية
قال ابقراط الابدان التي يأتيها او عقابها الابدان الى قوكم
لكن يترك قال المفسر قوله يأتيها يعني انه يصيبك اشباه

وظهر فيه علامات وهو موضع ان يكون وقوله والابعد من التهييج مثل القيء
والعرق وادرار البول او الطمث والرعاف واشترط ان يكون البحران
كامل اما البحران الناقص فيلزم ان يكمل بقصد وخروج ما بقي من الخلط
الممرض باوجه الاسهل فيه وقال جالينوس ان البحران الكامل يجمع ستة
اشيا اولها ان يتقدمه النضج الثاني ان يكون في يوم من ايام
البحران الثالث ان يكون باستفراغ شي بين وخروج عن البدن الخارج
والرابع ان يكون الشي المستفرغ هو الشي الموذي فقط الذي كان
علة المرض الخامس ان يكون استفراغه على استقامة من الجانب الذي
الذي فيه المرض السادس ان يكون مع راحة وخفة من البدن قال
جالينوس واذا نقص واحد منها او اكثر من ذلك فليس البحران بصحيح
ولا تام قال المفسر ينبغي لك ان تسل هنا وتقول كيف يستفرغ
الخلط الممرض بعينه بعد النضج وفي يوم بحران وعلى استقامة ولا يعقبه
الخف والراحة لان جالينوس يشترط شرطا سادسا وهو ان يكون مع خفة
وراحة


وواحد دليل انه قد يحصل الشرائط الخمسة ولا يكون راحة وجواب
ذلك انه يمكن هذا اذا افرط الاستفراغ وعلى انه من النوع الذي ينبغي خروجه
مع سائر الشروط فانه اذا افرط لا يعقبه خفة ولا يكون معه راحة
بل ضعف ورخاوة من البدن وقد ربما غشي شديد فاعلم ذلك
قال ابقراط الاشيا التي ينبغي ان تستفرغ لا وكد تصلح الاستفراغها
قال المفسر قال جالينوس الاشيا التي ينبغي ان تستفرغ هي الاخلاط
المولدة للامراض التي لم يخرج فيها البحران غير تام والمواضع التي تصلح للاستفراغ
هي الامعا والمعدة والمثانة والرحم والجلد ومع هذا ايضا
اللهوات والمنخرين اذا كنا نريد استفراغ الدماغ فينبغي للطبيب
ان يتفقد ويتعرف ميل الطبيعة فان وجد ميلها نحو ناحية
تصلح للاستفراغ ما تستفرغه اعدلها ما تحتاج اليه وعاونها وان
راى الامر على ضد ذلك وراى حركتها حركة ضارة منعها ونقلها
وجذبها الى ضد الناحية التي مالت نحوها واضرب لك في ذلك مثلا

اذا كانت في الكبد كيموسات وقد احدثت مرضا في النواحي التي ينبغي ان تميل
اليها ناحيتان احداهما ناحية المعا واذا كان الميل لتلك الناحية فالاستفراغ
بالاسهال اجود من ان يكون بالقي والناحية الاخرى ناحية الكلى والمثانة
فاما ميل تلك الكيموسات الى ناحية الصدر والرية والقلب فليس جيد
قال ابقراط انما ينبغي ان تستعمل الدوا القوي اذا كان المرض
مهتاجا قال المفسر قوله الدوا يريد به المسهل والمرض المهتاج
هو الذي تكون الكيموسات فاعلت المريض واذية حرارة تكون لها قوية
وسيلان من عضو الى عضو في ابتدا المرض وتكربه وتحدث له قلقا ولا
تدعه يستقر لكنها تتحرك وتسيل من عضو الى عضو وهذا قل ما يكون
واما في اكثر الامر فتكون الكيموسات ساكنة ثابتة في عضو واحد
وفي ذلك العضو يكون نضجها في مدة زمان المرض كله الى ان ينقضي
قال ابقراط ليس ينبغي ان يستدل على المقدار الى قوله متى كان
المريض محتملا له قال المفسر فان جالينوس ان كان الشي الغالب

هو الذي



هو الذي استفرغ فان بدن المريض يخف ضرورة وما كان فان استفرغ
مع الشي الخارج عن الطبيعة شي طبيعي فان المريض يسترخي ضرورة وتضعف
قوته ويحس بثقل وقلق وينبغي ان يكون الاستفراغ الى حين حدوث عنه
الغشي في الاورام الحارة التي هي في غاية الغلظ وفي الحميات المحرقة
جدا وفي الاوجاع الشديدة المفرطة ويقع على هذا المقدار من الاستفراغ
اذا كانت القوة قوية وقد جربنا هذا مرارا اكثر من ان تحصى فوجدنا نفع
منفعة قوية والا فعل في الاوجاع الشديدة المفرطة خاصة اقوى وابلغ
من الاستفراغ الى ان يعرض الغشي بعد ان تحرز ونعلم هل ينبغي ان يفصد
عرق او يستعمل الاسهال الى ان يعرض الغشي قال ابقراط
وقد يحتاج في الامراض الحادة الى قوله فدبر الامر على ما ينبغي قال المفسر
تبين لنا انه لا ينبغي ان يستعمل الاسهال في اوائل الامراض الا في بعض الامراض
الحادة وهي المهتاجة كما ذكر قبل ومع ذلك ينبغي ان يفعل ذلك بحذر
وتوقي كثير وبعد اعداد البدن ما امكن وبعد معرفة رقة الاخلاط

قال جالينوس الخطر في استعمال الدوا المسهل على غير ما ينبغي في
الامراض الحادة عظيم لان الادوية المسهلة كلها حارة يابسة والحمى من جهة
ما هي حمى ليس تحتاج الى ما يسخن ويجفف لكنها انما تحتاج الى ضد ذلك اعني
ما يبرد ويرطب وانما استعماله لمكان الكيموس الفاعل لها فينبغي ان يكون
النفع باستفراغ الكيموس الذي عنه حدث المرض اكثر من الضرر الذي
ينال الابدان في تلك الحال بسبب الادوية المسهلة وانما يكون الانتفاع
اكثر اذا استفرغ الكيموس الضار كله الا انه قد ينبغي ان ننظر
اولا هل بدن المريض متهيئ مستعد لذلك الاستفراغ فان الذين كان
اول مرضهم من تخم كثيرة او من اطعمة لزجة غليظة والذين بهم فيما دون
الشراسيف تمدد او انتفاخ او حرارة شديدة مفرطة او هناك
في بعض الاحشاء ذلك ورم ليس يوجد احد منهم متهيئا للاسهال
فينبغي ان لا يكون شي من هذا موجودا وان يكون الكيموسات في
بدن المريض على افضل ما يمكن ان يكون من سهولة جريها يعني ان يكون
دقيقة

دقيقة واللون فيها شي من اللزوجة وان يكون المجاري التي يكون نفوذ
ما يخرج بالاسهال فيها واسعة مفتوحة ليس فيها شي من السدد فقد
نفعل في هذه الاشيا ونتقدم ونهيئ البدن بهذه الحال اذا اردنا
ان نسهل قال ابقراط ان استفرغ البدن الى قوله كان عسرا
قال المفسر هذا الفصل عندي ليس هو تكرار لما تضمنه الفصل
الثاني لان ذلك الفصل فيما يستفرغ طوعا وهذا الفصل فيما نستفرغه
نحن بادوية والمحصل جالينوس الثاني يتضمن المختبرين جميعا الحا
ليعطي علة في تكراره هذا الفصل تمت المقالة الاولى ولله الحمد

## المقالة من فصول ابقراط الثانية

قال ابقراط اذا كان النوم الى قوله من علامات الموت قال المفسر
يريد بقوله وجعا ضررا وفي امراض واوقات من المرض يضر فيها النوم
ولذلك ينبغي ان لا يدوم المريض فيها بالانتباه وان نام حينئذ استقر
وفي اوقات ينفع فيها النوم وان نام فيها المريض وحدث له ضرر

فملك عليه الهلاك لان حسه يوخينا النوم جا الضرر وهذا انما يجب
اذا كانت اخلاط البدن رديه جدا وقواهم الحراره الغريزيه واما
الاوقات التي يضر فيها النوم ابدا فهو عند ابتدا اوجاع الاعضا
الباطنه وعند سيلان المواد للعلل او في ابتدا نوبه الحمى وخاصة اذا
كان معها برد او اقشعرار والاوقات الذي ينفع فيها النوم فهو بعد
انقضا ابتدا النوبه والورم وخاصة في وقت المنتهى وانفع ما يكون
النوم وقت الانحطاط وان ضر في هذا الوقت فهو علامة موت
وان كان ينفع على ما قد علم من نفع النوم في هذا الوقت وليس يريدنا
في الدلاله شيا قال ابقراط متى سكن النوم اختلاط العقل
فتلك علامه صالحه قال المفسر ذلك يدل على ان
الحراره الغريزيه غلبت الكيموسات وقهرتها قال ابقراط
النوم والارق اذا جاوز كل واحد منهما المقدار القصد فتلك
علامة رديه قال المفسر هذا بين قال ابقراط



لا الشبع ولا الجوع الى فوق المقدار الطبيعيه قال المفسر
هذا بين قال ابقراط الاعيا الذي لا يعرف له سبب منذر بمرض
قال المفسر ذلك يدل ان الاخلاط قد تحركت على مجراها الطبيعي
ولذلك تالمت منها الاعضا اما من رداه كيفيتها او من كميتها ولذلك
منذر بمرض قال ابقراط من يوجعه شي من بدنه والحس يوجعه في
اكثر حالاته فعقله مختلط قال المفسر يريد بالوجع هنا سبب
الوجع مثل ان يكون بالمريض ورم حار او جرح والجوع والعطش
والشبع وما اشبه ذلك وكان الحس به فعقله مختلط قال ابقراط
الابدان التي تضمر الى فوق في زمان يسير قال المفسر
وذلك ان الابدان التي تضمر في زمان يسير فانما حدث لها
ذلك الضمور والقضف من استفراغ الرطوبات لا من ذوبان
الاعضا الجامده فاما الابدان التي ضمرت وقضفت في زمان
طويل فقد ذاب منها اللحم ودقت منها ونهكت ساير الاعضا التي

بما يكون الهضم وانتشار الغذاء في البدن وتولد الدم فلا تقدر
ان تعطيه من الغذاء المقدار الذي يحتاج اليه البدن ولذلك ينبغي
ان يعاد الي الخصب في زمان طويل قال ابقراط الناقه من المرض
الي قوله يحتاج الي استفراغ قال المفسر بين العلة بالمثل
الذي لعلنا فيه بان البدن الغير نقي كلما غذوته زدته شرا
قال ابقراط كل بدن تريد تنقيته فينبغي ان تجعل ما تريد اخراجه
منه يجري فيه بسهولة قال المفسر يكون ذلك بان توسع وتفتح
جميع مجاريه وتقطع وتلطف وتذيب الرطوبات التي فيه ان كان لها شي
من الغلظ واللزوجة قال ابقراط البدن الذي بنقي كلما ليس
غذوته انما تزيده شرا قال المفسر بين العلة واكثر ما يكون
ذلك اذا كانت المعدة ممتلية كيموسا رديا وعند ذلك يعرض
فيها الذي ذكر ابقراط انه يعرض للناقه وهو انه لا يقدر ان ينال من
الطعام قال ابقراط ان يملا البدن من الشراب خير من ان يملا
من الطعام



من الطعام قال المفسر اراد الاشيا الرطبة والاشربة التي للابدان
فيها غذا وذلك ان الغذا الرطب وخاصة ان كان في طبيعته حارا اسهل
واسرع غذا للبدن قال ابقراط البقايا التي تبقى من الامراض الي قوله
عودة من المرض قال المفسر في اكثر الامر تعفن تلك البقايا على
طول الايام فتولد حمى لان كل رطوبة غريبة من طبيعة الجسم الذي تحويها
فليس يمكن ان تغذوه ولا يؤول امرها الا الى العفونة في الاكثر فاذا
كان مع ذلك الموضع التي هي مجتمعة فيه حارا كان مصيرها الى العفونة
باسرع ما يكون واقواه قال ابقراط ان من نابته العرواء الي قوله
على الامر الاكثر قال المفسر عند تمييز الطبيعة للشي الردي من
الشي الجيد وتهيئتها له للاندفاع وللخروج تحدث اضطراب وواجب
ضرورة عند هذا الاضطراب ان يقلق المريض ويصعب عليه
مرضه ومن عادة الناس ان يناموا بالليل واذا منع ذلك الاضطراب
من النوم تبين قلق المريض وصعوبة مرضه بيانا واضحا وقد يكون

ذلك بالنهار اذا كان البحران متهيئا لان يكون في الليلة التي تاتي بعده
وقوله يكون اكثر فذلك اخف لان الاكثر البحرينول الى السلامة
قال ابقراط عند استطلاق البطن الى قوله منه رديه قال المفسر
ان كثرة الوان يدل على اصناف كثيرة من الكيموسات والانواع الرديه وان
يكون فيه شي من علامات ذوبان البدن وهو البراز الدسم او من
علامات العفونة وهي خبث الرايحة قال ابقراط متى اشتكى
الحلق الى قوله على ان تغذو البدن قال المفسر قال جالينوس
الحلق ايضا تقبل الكيموسات التي تنحدر من الدماغ والبثور والخراجات
انما يكون عندما يسخن الدم من قبل المرار الاصفر وينبغي ان يتفقد
وينظر هل قذفت الطبيعة جميع الفضول الى تلك الاعضا التي
اعتلت ويعلم ذلك بان يكون ما يبرز من البدن مثل ما يبرز من البدن
الصحيح فان كان ذلك فليس في تغذيته حينئذ خطر وان لم تكن
استنظفت البدن من الاخلاط على اخره فان وجدت الغلبة على ما
يبرز



يبرز من البدن المرار فينبغي حينئذ ان يقي ويستفرغ قبل ان يغذا لان
البدن الذي ليس بالنقي كلما غذوته انما تزيده شرا قال ابقراط
متى كان بانسان جوع فلا ينبغي ان يتعب قال المفسر مع قلة
الغذا ينبغي اجتناب الرياضة وعلة ذلك بينة قال ابقراط متى
ورد على البدن غذا الى قوله ويدل على ذلك برؤه قال المفسر
يبدو لي ان غرضه في هذا الفصل ان يخبر انه اذا كان الغذا الوارد
خارجا عن الطبيعة خروجا كثيرا كان ذلك الخروج في الكمية
او في الكيفية فانه يحدث مرضا ومبلغ ما يحدث من المرض على قدر
خروجه ان خرج خروجا عظيما احدث مرضا عظيما وان كان
خروجه المرض خروجا يسيرا كان المرض يسيرا قال ويستدل
على خروجه بما يشاهد من برئه فانه ان كان الخروج يسيرا برا سريعا
قال ابقراط ما كان من الاشيا يغذو سريعا دفعة فخروجه
ايضا يكون سريعا قال المفسر ابلغ الاشيا كلها في ان يغذو سريعا

دفعة المبيض ومعنى سوتيعًا معدوسا ولم يومان دسنه وقوله دفعة ان
يكون بعد ان يعترى يغذو ليستوفى البدن غذاها كله والتشبه
قليلا ابل دفعة واحدة قال ابقراط ان المقدم بالتضية الى قوله
على غاية الشر قال المفسر قال جالينوس الحمى في المرض الحاد تكون
مطبقة دايما على الامر الاكثر وان العليل من الامراض الحادة يكون
من غير النافع قال ابقراط من كانت بطنه في شبابه الى قوله
اذا شاخ لان بطنه قال المفسر اذا طلبت المحقق علمت ان هذا
امر غير مطرد فهو اذا قضية كاذبة بلا شك والصحيح عندي ان
ابقراط راي شخصا او شخصين جرى حالهما هكذا فجعلها قضية
مهملة كما جرت عادته في معظم كتاب ابيذيميا لانه باستقرا حال
حال شخص واحد او شخصين تصير عنده القضية حكما على النوع
هذا هو عندي الانصاف وان لم نرد ذلك واثرنا ان نجعل
لهذا القول الغير صحيح وجوه صحيحة ونشترط له اشتراطات ونفرض
لوفضات



لو فرضات فعليك بما ذكره جالينوس في هذا الفصل قال ابقراط
شرب الشراب يشفي الجوع قال المفسر يريد بالشراب النبيذ
وهذا الجوع يريد به الشهوة الكلبية فان شرب الخمور التي لها اسخان
قوى يشفي هذا الجوع لان الشهوة الكلبية انما تكون اما من برد مزاج
المعدة فقط واما من كيموس حامض قد تشرب جرمها والنبيذ الذكي
الذكي صرفا يشفي الامرين جميعا قال ابقراط ما كان من
الامراض حدث من الامتلا الى قوله يكون بالمضادة قال المفسر
بين واضح قال ابقراط ان البحران ياتي في الامراض الحادة في
اربعة عشر يوما قال المفسر قال جالينوس لا يجاوز شي من
الامراض الحادة التي حركتها حركة حادة وسرعة متصلة هذا الحد
وقد ياتي البحران في كثير من الامراض الحادة في الحادي عشر وفي التاسع
والسابع والرابع والخامس وقد ياتي بعضها في السادس لكن ليس بمحمود
فالامراض التي ياتي فيها البحران التام في اليوم الرابع عشر او قبله فهي

عاده ابقراط ان يسميها امراضا حادة بقول مطلق فاما الامراض التي
تكون فيها بحران ناقص في احد ايام البحران التي تعد الى اليوم الاربعين
فيقول فيها الحادة التي يأتي بحرانها في الاربعين قال ابقراط
الرابع منذر بالسابع الى قوله من اليوم الحادي عشر قال المفسر
قال جالينوس السابع عشر منذر بالعشرين لان يوم العشرين يوم
بحران وهو انقضا الاسبوع الثالث قال ابقراط الربع الصيفية
الى قوله اتصلت بالشتا قال المفسر ليس الربع فقط تكون في
الصيف قصيرة لكن سائر الامراض لان الكيموسات تذوب وتنتشر
في البدن كله وتتحلل فيجب من ذلك ان لا يطول شي من الامراض
الصيفية ابقراط جعل كلامه في اطول الامراض قصيرة مثالا
ويعرض في الشتا ضد ذلك اعني ان تنحصر الكيموسات في عمق البدن
البدن كانها تتحجر وتبقى القوى على شدتها فلا الامراض ينقضي اذ كانت
الكيموسات المولدة لها باقية ولا المرضى يموتون لان قوتهم تبقى

والاتحل

٣٧ ولا تحل قال ابقراط لان يكون الحمى بعد التشنج خير من ان يكون التشنج
بعد الحمى قال المفسر التشنج يكون من امتلا ومن استفراغ
واذا عرض التشنج من امتلا وانما تمتلى العصب من الكيموس اللزج
البارد الذي منه غذاؤه وحدثت الحمى بعد هذا التشنج فكثيرا ما تسخن
ذلك هذا الكيموس وتذيبه وتلطفه وتحلله الحمى واذا عرضت
للانسان حمى محرقة فجففت بدنه كله وعصبه ثم عرض له التشنج
من قبل اليبس فالامر في ذلك عظيم قال ابقراط لا ينبغي ان تغتر
الى قوله ولا تطول مدته قال المفسر متى حدث مرض قوي
ثم خف بغتة دون ان تعلم نضج ولا استفراغ فلا تعتمد على ذلك
لان الاخلاط تبلدت وجمدت ونقصت حركتها لا غير وكذلك ان
تقدم النضج البين ثم عرض بعده نفس ردي واختلاط ذهن ونحوه
فلا يهولك ذلك لانه لا يلبث وكثيرا ما يدل ذلك على بحران محمود
قال ابقراط من كانت به حمى لينة بالضعيف الى قوله ضعف

من القوة قال المفسر هذا الذي اراه علامة رديئة ودالة على ضعف
القوة سواء كانت الحمى ليست بالضعيفة جدا او كانت حمى قوية
جدا قال ابقراط ما دام المرض في ابتدائه الى قوله وليسكن
قال المفسر قد تكلمنا على ذلك في الفصل الذي جعله وقوله ان رايت
ان تحرك شيئا فحرك يريد به الفصد خاصة وربما استعمل ايضا
الاسهال ولذلك ينبغي ان يستعمل واحد من هذين وقت منتهى المرض
لان نضج المرض في ذلك الوقت يكون والقوة النفسانية تكون
في وقت المنتهى في اكثر الامر قد كلت والاجود في المعونة على ان يكون
النضج اسرع هو ان يستعمل الاستفراغ في ابتداء المرض حتى
تقل مادته وفي وقت المنتهى القوة الحيوانية والقوة الطبيعية
باقيتين على قوتها قال المفسر قد تقدم كلامنا انه ينبغي ان تستعمل
في الابتداء الا في الامراض الهائجة ولذلك قال هاهنا ان رايت
ان تحرك شيئا فحرك قال ابقراط ان جميع الاشياء في اول المرض

واخره



وآخره اضعف وفي منتهاه اقوى قال المفسر يريد بالاشياء الاعراض
لانها في اول المرض وآخره اضعف يعني نوائب الحمى والارق والوجع والكرب
والعطش فاما الحال التي تكون منها هذه الاعراض وهي المرض فيجب ضرورة
ان تكون في المنتهى اجود اذا كان المريض من المرضى الذين يسلمون
قال ابقراط اذا كان الناقه قال المفسر بين وقد تقدم هذا
المعنى قال ابقراط انه في اكثر الحالات الى قوله فحاله يكون
اجود قال المفسر الكلام هنا في الناقه وبين هو انه من اجل رداءة
مزاج او بقية الاخلاط لم تغتذ اعضاؤه وشهوته قوية وهو ياكل
فيزداد الاخلاط او تقوى سوء المزاج فتبطل الشهوة واذا كان
اولا لا يشتهي لاشتغال الطبيعة بالنضج ثم بعد ذلك يشتهي نعلم ان
قد نضجت الاخلاط ويستمر حاله على الصلاح في الاكثر قال ابقراط
صحة الذهن قال المفسر هذا بين وقد بيناه على ذلك في فصل
الفتها قال ابقراط اذا كان المرض لطيفا الى قوله لم يحد من هذه

الخصال قال المفسر هذا بين انه اذا لم يكن ما به ممنوع لم يدل على
خروج كثير عن اعتدال ذلك الشخص قال ابقراط ان الاجود في
كل مرض لا يقوله والاسهال معه خطر قال المفسر الثنه هو ما بين
الفرج وبين السرة ويكون اقسام البطن ثلثة المواضع التي فيما دون الشراسيف
وما يلي السرة والثنه ومتى كانت تلك المواضع لها ثخن فالحال اجود
ومتى كانت اهزل فالحال اردى وذلك انه علامة ردية وسبب ردي
اما علامة ردية فلانها تدل على ضعف تلك الاعضا التي انتهكت وذابت
واما سبب ردي فلان استمرا الطعام في المعدة وتولد الدم في الكبد
لا يكونان عند هذه الحال على ما ينبغي لان هذين العضوين جميعا
يضعفان بتحن ما يغشيهما ويعدم تسخينه لهما قال ابقراط من كان
بدنه صحيحا فاسهل قال المفسر وكذلك من كان يغتذي بغذاء
ردي فانه ان قيئ او اسهل اسرع اليه الغشي لان في ابدانهم خلط ردي
فاذا اثاره الدوا ادنا اثارة تبين في ذاته وانكشفت هذا هو تعليل

جالنوس



جالنوس والذي يدل في علة ذلك ان الذي دام الاغذية الردية
دمه دم مذموم جدا فاسد الكيفية واذا جذب الدوا بقوته الجاذبة
حرك كل دم فيه ورام ان يستخلص منه جميع فساده وهي كثيرة جدا
ومتحله بل هي مركبة حياه هذا الشخص الفاسد التدبير يحدث الغشي
ضرورة لقوة الجذب وكثرة ما يروم جذبه وهو متخذ مختلط قال ابقراط
من كان بدنه صحيحا قال المفسر الاصحا اذا استعملوا القوي او ما يسهل
يعرض لهم دوار ومغص ويعسر خروج ما يخرج منهم ويسرع اليهم مع ذلك
الغشي لان الدوا منوق لاجتذاب الكيموس الملايم له واذا لم يجده جذب
الدم واللحم واستكثر منهما ليستنزع منهما ما فيهما مما يلايمه قال ابقراط
ما كان من الطعام قال المفسر هذا بين لان انهضام الاقل اجود
قال ابقراط الكهول في اكثر الامر قال المفسر الكهول الضبط
اعسهم في التدبير اكثر من الشباب والقوة في ابدان الكهول ضعيفة
لا تقدر ان تفجر الامراض سريعا والامراض المزمنة كلها بادية ولذلك

واستكرههما ظ

نلزمهم الممات قال ابقراط انما يعرض من الجرح قال المفسر ليس
ليس هذه الامراض فقط بل سائر ما يعرض من الامراض من الاخلاط
البارده قال ابقراط من يصيبه مرارا كثيرة غشي قال المفسر
من يصيبه الغشي بهذه الشرايط الثلث وهو ان يكون من غير سبب ظاهر
وشديد ومرارا كثيره فانما يصيبه ذلك من قبل ضعف القوه الحيوانيه
قال ابقراط السكته ان كانت قويه قال المفسر كل سكته انما يكون اذا
لم يمكن الروح النفسانيه ان يجري الى ما دون الراس من البدن اما لعله
من جنس الورم حدث في الدماغ واما لان بطون الدماغ امتلت من
من رطوبه بلغميه فان علامه السكوت حركه الصدر وذلك لعظم واوجا
ما يكون فيها ومتى يتنفس باستر ما يكون من الاستكراه فسكته قويه
ايضا الا انها انقص من الاوليه ومتى كان يتنفس تنفسا لازما للنظام
فسكته ضعيفه وان انت ياتيه في امور الحرم ما ينبغي ان يفعل فلعلك
ان تبريه قال ابقراط الذين يختنقون قال المفسر وذكر جالينوس

ان بعض

٤٠

ان بعض من خنق او اختنق وظهر في فيه الزبد افاق وذكر بذره قال ابقراط
من كان بدنه غليظا قال المفسر على ذلك بينه لضيق العروق وسعتها
كما بين في المزاج وقال جالينوس ان يكون البدن حسن اللحم معتدلا
حتى لا يكون غليظا ولا مهزولا افضل وامكن ان يجرو يبلغ من الشيخوخه
غايتها قال ابقراط صاحب الصرع قال المفسر الصرع والسكته
الكيموس المولد لهما جميعا بارد فاذا انتقل في السن والبلد والتدبير الى
الحراره واليبس وانتقل ايضا عن التدبير الردي الى الزكي ولد هذا الخلط
لضد ذلك التدبير لعله يبرا قال ابقراط اذا كان وجعا قال المفسر
اذا انجذبت الطبيعه نحو العضو الذي فيه الالم الاعظم ينقص حس
الموضع الاخر ولا يحس بما فيه جما يولم قال ابقراط في وقت تولد المدة
قال المفسر لان حينيذ يتزايد موضع الورم اكثر فيشتد الوجع
ويميل الحراره نحو الخلط لنضجه فينبسط اكثر ويشتد الحمى قال ابقراط
في كل حركة يتحركها البدن قال المفسر هذا بين قال ابقراط

من اعتاد تعبا ما قال المفسر هذا بين قال ابقراط ما قد اعتاده
الانسان قال المفسر قدم مقدمة صحيحة والزم عنها وعما يلزم من
استدامة الصحة في جميع الحالات ان يعود الانسان من عادة الى عادة
على تدريج قال جالينوس ان الجود لكل واحد من الناس ان يحمل
نفسه على جودة كل شي كما لا يصادفه عند الضرورة شي لم يعتده فيناله
ضرر عظيم وانما يكون ذلك بان لا يبقى الانسان على ما قد اعتاده دايما لكن
يحمل نفسه في بعض الاوقات على ضده قال ابقراط استعمال الكثير
بغتة الى قوله ومتى اردت غير ذلك قال المفسر هذا بين قال ابقراط
ان انت فعلت جميع ما ينبغي الى قوله ثابتا قال المفسر هذا فصل
يتضمن قانون عظيم من قوانين العلاج ولم يبلغ جالينوس في شرح ما ينبغي
ومعنى هذا انه اذا دلتك العلامات انه مثلا ينبغي ان تسخن وداومت
التسخين فلم يبر المرض فلا ينبغي لك ان تنتقل الى التبريد بل تدوم على التسخين
طالما ترى الامور الدالة على استعمال التسخين ثابتة وهو معنى قوله

مادام





مادام ما رايته منذ اول الامر ثابتا هذا معنى قوله المعنى ان لا تنتقل
عن نوع التدبير لكن ينبغي ضرورة ان ينتقل من دوا مسخن الى دوا اخر
مسخن ويتقلب في الادوية المفردة والمركبة التي هي كلها مسخنة لان متى
الف الجسم دوا واحدا دايما فيقل تاثيره له وايضا ان في اختلاف انواع
الادوية التي تكفيها واحد موافقة عظيمة لمزاج شخص شخص ولمزاج
عضو عضو ولاعراض مرض مرض فهذا اصل عظيم من قواعد العلاج
وهذا النحو بعينه يجري في الاغذية وفي انواع ما يستفرغ به الخلط
الممرض او في تحليل او تلطيف او انضاج او تغليظ مادة او تقبيض دايم
ابدا نوع التدبير الذي دلت عليه الدلايل الثابتة واتقلب في انواع
الادوية التي كلها من قبيل واحد فافهم هذا قال ابقراط من
كانت بطنه لينة قال المفسر قد تقدم له هذا الراي في لين البطن
ويبسه في سن الشباب والشيخ وجالينوس يروم اعطا علل ذلك
وقد قلت ما عندي ولين البطن ابدا في جميع الاسنان من اسباب دوام الطبع

الصحة وكل بسن في الطبع ردي للاصحا والمرضى قال ابقراط عظم البدن
في الشبيبة قال المفسر جالينوس يزعم انه يريد بقوله هنا عظم البدن
طوله حتى لا يكون هذه القضية وهم محض تمت المقالة الثانية
من شرح الفصول ولله الحمد

المقالة الثالثة من شرح الفصول

قال ابقراط ان اعلال اوقات السنة الى قوله على هذا القياس
قال المفسر يعني تغير طبايع الفصول مثل ان يكون فصل شتا
حارا او فصل صيف باردا وكذلك تغير الوقت الحاضر عن مزاجه الواحد
اذا كان شديدا وان كانت تغير الفصول لم تتغير فانه يولد امراضا
قال ابقراط ان من الطبايع ما يكون حاله قال المفسر يعني
ان من الطبايع من امزجة الاشخاص وذلك في الشتا تحسن
حالات المحرورين وفي الصيف تحسن حالات المبرودين وعلى هذا
فقس قال ابقراط كل واحد من الامراض حاله قال المفسر

هذا



هذا الفصل اذا رتبت الفاظه بين بيانا واضحا وهذا ان ترتب كل واحد
من الامراض فحاله عند سن دون سن او عند بلد دون بلد او عند وقت
من السنة دون وقت او عند تدبير دون تدبير امثل واردى مثاله
ان صاحب المرض البارد عند سن الشباب وفي وقت الصيف وفي
البلد الوقت الحار وبالتدبير الحار امثل وفي اضداد هذه اردى وبالجملة
فحال الضد عند الضد اصلح والمثل الخارج عن الاعتدال في تلك السن
اردى اما صاحب سن معتدل المزاج فان تدبير المعتدل والوقت
او البلد المعتدلان اوفق له فان صاحب هذا المزاج وحده هو
الذي يصلح حاله بما يشابهه فاما اصحاب المزاج المجاوز للاعتدال
والبلدان والاوقات واصناف التدبير والمضادات لهم هي لهم
اوفق قال ابقراط متى كان في اي وقت من اوقات السنة قال المفسر
هذا بين قال ابقراط للجنوب تحدث ثقلا في السمع الى قوله
حدوث هذه الاعراض قال المفسر ريح الجنوب حارة رطبة فلذلك

يكدر الحواس ويرطب مبدا العصب فيحدث الكسل وعسر الحركة وريح الشمال
باردة يابسة فتخشن الحلق والصدر وتجفف البطن وتكثف المجاري
وتحدث ما ذكر قال ابقراط اذا كان الصيف شبيها بالربيع
قال المفسر والصيف متى كان يابسا فوق البدن ان يفني ويحلل
الرطوبة ومتى كان شبيها بالربيع ان يجتذب الرطوبة بحرارته الى ما يلي الجلد
ولا يمكن ان يحللها بطريق البخار لرطوبته فمن قبل ان يكل الرطوبة وقت
بحران الامراض يستفرغ دفعة فيكون منها عرق كثير قال ابقراط
اذا احتبس المطر قال المفسر يريد ان يعدم المطر فتجف الاخلاط
وتحتد فتكون الحميات اقل عددا واحد كيفية قال ابقراط
اذا كانت اوقات السنة لازمة لنظامها الذي فوقه تنتج البحران
قال المفسر هذا بين قال ابقراط ان في الخريف
قال المفسر الربيع معتدل والخريف في غاية الاختلاف قال ابقراط
الخريف لاصحاب السل ردي قال المفسر لكونه باردا يابسا مختلف

المزاج



المزاج فهو يضر المبهو كثير جدا قال ابقراط واما في اوقات السنة
التي قولها واصحاب الطبائع الرطبة قال المفسر هذا بين بعد معرفة
اصول الصناعة قال ابقراط ومتى كان الشتاء جنوبيا مطيرا دفيا
الذي فوقه ويعرض لهم من النزل ما تعثا شتويا قال ابقراط فان كان الصيف
قليل المطر شماليا الذي فوقه وعرض لبعض الناس السل قال ابقراط فان
كان شماليا يابسا الذي فوقه العارض من السوداء قال ابقراط
ان من حالات الهوا الذي فوقه واقل موتا قال ابقراط فاما الامراض
التي تحدث عند كثرة المطر الذي فوقه واختلاف الدم قال المفسر
كما ذكر ابقراط في هذه الجملة فصول من كون الامراض الفائية
تحدث بالصنف الغالب من الناس اذا كان الهوا كذلك
فليس ذلك اكثر بوجه ولذلك لا يجب ان نعطي اسبابه على ما قد علم
من نظر في الفلسفه لكونه حا السوس يريد ان نعطي سببا لكل ذلك
وبالجملة ان معنا تاصل في الصناعة الطبية من معرفة طبائع الفصول

والتشنج واسباب الامراض وان الرطوبة مادة العفونة والحرارة فاعلتها
يسهل اعطى اسباب كل ما ذكرناه وقد قال ابقراط فاما الحالات
الهوائية في يوم يوم الى قوله وتلين البطن قال المفسر قد علم ان الشمال
بارد يابس وان الجنوب حار رطب وكل ذلك بين قال ابقراط واما
في اوقات السنة الى قوله تكون المشابهة احسن حال الى قوله المتوسطين
منها في احسن حال قال المفسر قد تقدم لنا علة ذلك في الفصل
الذي غيرنا تركيب الفاظه قال ابقراط والامراض كلها الى قوله
بان تحدث وتهيج قال المفسر هذا بين قال ابقراط وقد
يعرض في الربيع الوسواس السوداوي الى قوله وانواع المفاصل قال المفسر
هذا الفصل مبين لما قدمه في الفصل الذي قبله وذلك انه ذكر في
الفصل المتقدم انه قد تحدث كل نوع من انواع الامراض في كل فصل من
فصول السنة لكن بعض الامراض ببعض الفصول احرى وهو الذي
تحدث على الاكثر في ذلك الفصل فتمام هذا المعنى ان قال فانه قد تحدث

في الربيع



في الربيع الذي هو اعدل الفصول امراض سوداوية كالوسواس السوداوي
والجنون وامراض بلغمية كالصرع والزكام والبحوحة والسعال وامراض
صفراوية كالبثور الذي تنفتح فيها الجلد والجراحات وامراض دموية
كانبعاث الدم والذبحة ولكن الامراض الخصيصة بالربيع هي التابعة
لذوبان الاخلاط وانبعاثها الى الخارج وحركة الطبيعة لدفعها بقوة وكذلك
الفصل الذي بعده [illegible] على ما بيناه من كون الامراض قد تحدث على
خلاف طبيعة الفصل قال ابقراط واما في الصيف الى قوله وعفن
في القروح وحصف قال ابقراط واما في الخريف الى قوله والوسواس
السوداوي قال المفسر كل هذا بين مما قدمناه قال ابقراط
واما في الشتاء الى قوله والسكات قال المفسر هذا مبني ايضا
على ما تقدم لانه قد تحدث في الشتاء امراض خصيصة به على الاكثر
كالزكام والبحوحة والسكات وامراض ليست من طبيعته كذات الجنب
قال ابقراط واما في الاسنان فتعرض هذه الامراض قال المفسر

يعرض لهم الصداع من اجل لين اعضائهم وملؤ الليّن من الخلاء والقي لكثرة ما
يرضعون وضعف القوة الماسكة فيهم لسيل الرطوبة والسعال
من اجل رطوبة الرية وكثيرا ما تسيل من ادمغتهم لسيل رطوبتها الى الرية
وهي العلة في رطوبة الاذنين وورم السرة لقرب عهدها بالقطع
والفزع اكثر في النوم لفساد هضم المعدة فيبخر للدماغ بخارات
خيالات مفزعة فاما السهر فلم يعرف له جالينوس علة بل قال
ان الامر الخاص بالصبيان كثرة النوم وذلك صحيح لكن كثيرا ما يعرض
لهم السهر والبكاء طول الليل وعلة ذلك كثرة احساسهم للين اجسامهم
وقواهم كلها ضعيفة غير متمكنة فايسر شيء من الالم ينبههم وقل ان يعتادوا
سوء هضم وقلق من اجل المعدة لكثرة رضاعهم فينبههم ذلك الالم ومشهور
وان زاد قليلا بكوا وهذا مشاهد دايم قال ابقراط
واذا قرب الصبي من ان تنبت له اسنان قال المفسر هذا كله
لكون الاسنان تشق وتثقب لحم اللثة وتوسع الثقب فيتبع ذلك
الالم



الالم الحمى والتشنج ولكون الغذا لا ينهضم حينئذ للالم والسهر يحدث
الاسهال واكثر ما يحدث التشنج للعبل والمعتقل البطن لكثرة
فضول ابدانهم قال ابقراط واذا جاوز الصبي هذا السن قال المفسر
من بعد نبات الاسنان الى نحو السبعة عشر سنة يتناول الصبيان الاغذية
الكثيرة ويكثر شربهم ويدخلون طعاما على طعام وتكثر حركتهم بعد الطعام
وجميع هذا التدبير مفسد للهضوم مكثر للاخلاط واجسامهم مع ذلك
رطبة واعضاؤهم لينة فيلزمهم كل ما ذكر لان اذا ورم عضل الحلق جذب
الخرز من القفا للين رباطاتهم قال ابقراط واما من جاوز هذا
السن قال المفسر في هذا السن يكثر الدم ويجري فيهم فلذلك يحدث
لهم الرعاف امراضهم قال ابقراط واكثر ما يعرض للصبيان من
الامراض قال المفسر يعني من الامراض المزمنة قال ابقراط
واما الشباب فيعرض لهم نفث الدم قال المفسر قد بين جالينوس
ان لا وجه لكون الصحيح ما الشباب بل هو من امراض الصبيان قال ابقراط

فاما من جاوز هذا السن فيعرض له الربو قال المفسر معلوم ان

ان هذا السن هو سن الكهول والخلط السوداوي فيه اظهر على الاكثر

ولذلك خصه احتباط عقل وسهو في الحميات وامتناع افواه العروق

واما سائر ما عدده فليس بخصيص بهذا السن وجالينوس من قد زعم انه اعطى

اسباب خصيصه بهذا السن وليس لذلك قال ابقراط واما المشايخ

فيعرض لهم رداءة النفس والنزل وثقل السمع قال المفسر

اسباب هذه كلها بينة للمتعلم من حال مزاج الشيوخ ؛

كمل شرح المقالة الثالثة من فصول ابقراط ولله الحمد وحده

## شرح المقالة الرابعة من فصول ابقراط

قال ابقراط ينبغي ان يسقى الحامل الدوا الى قوله سوى عليه

قال المفسر هذا بين لانه في اوله ضعيف فيسهل سقوطه وفي اخره

قد ثقل وكبر فيعين على سقوطه بثقله قال ابقراط انما ينبغي ان يسقى

من الدوا الى قوله ينبغي ان يقطع قال المفسر هذا بين قال ابقراط

اذا استفرغ

٤٦

ان استفرغ البدن من النوع الذي ينبغي قال المفسر اخبرنا هاهنا بذلك

على ان يكون هذه علامة نعلم بها هل اصبنا في الحدس او اخطانا اعني

سهوله احتمال الاستفراغ او عسره قال ابقراط ينبغي ان يكون ما

يستعمل من الاستفراغ بالدوا قال المفسر الغالب في الصيف الصفرا

وحرارة الجو الاخلاط متحركة الى فوق ولذلك يكون الاستفراغ بالقي

وفي الشتا بالعكس قال ابقراط بعد طلوع الشعرى العبور قال المفسر

هذا الوقت اشد ما يكون من الصيف والقوى ضعيفة جدا وحر الهوا

يمانع جذب الدوا فلا يحصل منه الا الضعف واضطراب قال ابقراط

من كان قضيف البدن وكان القي يغلب عليه قال المفسر حال — مستهل

المتقشف دايما كحال اكثر الناس في الصيف وقد تقدم النهي عن

استعمال القي في الشتا قال ابقراط واما من كان يعسر عليه القي

قال المفسر هذا بين قال ابقراط فاما اصحاب السل قال المفسر

يعني المتهيين للسل وهم الضيق الصدر فان رايتم ايضا ضيقة المجاري

فلا يحل لها مواد قال ابقراط واما من الغالب عليه المرة السودا
قال المفسر يريد اغلظ يعني اقوى والصفرا تطفو الى فوق
والسودا ترسب الى اسفل والغبار الواحد هو الذي استعمل في هذا
لاختيار الضربين اعني الخلطين لانا نستفرغ كل خلط من موضعه
القريب لخروجه قال ابقراط ينبغي ان يستعمل دوا الاستفراغ
قال المفسر هذا بين ويخاف من ترك هذه الاخلاط السايلة
من موضع لموضع غير مستقر اياك ان يستقر في عضو شريف
فبادر باستفراغها قبل ان تضعف القوة او تستقر في الموضع الشريف
قال ابقراط من كان به مغص قال المفسر اذا لم تحل ذلك
بعلاج فهو دليل على سو مزاج قد استولى على تلك الاعضا وتمكن
فيها فتحدث الاستسقا اكثر الزقي الذي فيه الما والزقي يتولد من
برد زايد قال ابقراط من كان به زلق الامعا الشتا قال المفسر
يقول حتى لو كان الموجب لزلق الامعا خلط حاد لطيف يطفو الذي

اجر

المقر

الطبلي وهو الذي تسميه الاطبا في مقابلة الاستسقا الزقي صح

لوجب



لوجب ذلك ان نستفرغ بالقي اذ والوقت شتا فلا سبيل لاستعمال القي
كما تقدم قال ابقراط من احتاج الى ان يسقى الخربق قال المفسر
هذا بين قال ابقراط اذا اسقيت انسانا خربقا قال المفسر
معلوم ان الخربق مقيي وتحريك البدن بالنقلة المكانية مما يعين على القي
واستدل براكب السفن قال ابقراط اذا اردت ان يكون استفراغ
الخربق اكثر فحرك البدن قال المفسر هذا بين ومكرر قال ابقراط
شرب الخربق خطر قال المفسر هذا بين قال ابقراط من لم
يكن به حمى وكان به امتلا من الطعام قال المفسر الفؤاد فم
المعدة والغشي اللذع والسدر هو ان يخيل للانسان ان ما يراه يدور
حوله وينعقد حس البصر بغتة حتى يظن انه قد غشيه جميع ما يراه
ظلمة وهذه الاعراض تكون اذا كان في فم المعدة اخلاط ردية تلذع
فلذلك ينبغي اذا ظهرت هذه الاعراض ان نستفرغ بالقي قال ابقراط
الاوجاع التي فوق الحجاب قال المفسر الى اي الجهات مالت الاخلاط

وتنقيت هناك من ذلك الموضع تستفرغ بدوا مقيي من فوق او مسهل
من اسفل واما في حال انصباب الاخلاط فينبغي ان تجتنبها الاسهال الجملة
قال ابقراط من شرب دوا الاسهال واستفرغ ولم يعطش قال المفسر
العطش بعد شرب الدوا اذا لم يكن من اجل حرارة المعدة او بدنها او
من اجل كون الخلط المستفرغ حاد فانه يدل على نقا الاعضا وخلوها
من ذلك الخلط الذي يراد خروجه قال ابقراط من لم تكن به حمى
قال المفسر هذا بين قال ابقراط البراز الاسود الشبيه بالدم
قال المفسر هذا بين قال ابقراط اي مرض خرج في ابتدائه
قال المفسر ما دام المرض في ابتدائه فليس شي مما يبرز من بدن المريض
يكون خروجه بحركة من الطبيعة بل يكون خروجه عرض لانه لحالات في
البدن خارجة عن الطبيعة والمرة السودا هو الخلط الغليظ الشبيه
بالدردي اذا احترق وخرج عن كون السودا الطبيعية وبروز هذه
الاخلاط الردية قبل النضج دليل على لزمها الاعضا لشدة رداتها فلم

تطوف



تطوف الاعضا ممسكها حتى تنضج قال ابقراط من كان قد نهكه مرض حاد
قال المفسر الطبيعة في من هذه حاله قد ضعفت حتى لا تقدر ان تنضج
ولا تدبر ولا تستفرغ هذه الاخلاط التي هي منا لرداه على ما هي عليه
لعظم المرض ونا قة تبيض وتنصب اذ ليس شي يحبسها وقوله او تبرز له
الدم الاسود يعني البراز الاسود والفرق بين المرة السودا والبراز
الاسود ان المرة السودا دائما معها بريق ويلزمها شبيه تلزج الخل
وتنسر الارض اذا وقعت عليها وليس من ذلك شي في البراز الاسود
قال ابقراط اختلاف الدم قال المفسر اذا ابتدا خروج
الصفرا من تجرد الامعا او قرحتها وجا الدم بعد ذلك فيمكن برء هذا
التجرد واما ان كان الخلط السوداوي هو الذي اسحج ثم قرح حتى جا
الدم فلا بد له لان حدث في الامعا شبيه بالسرطان الحادث في سطح
الجسم قال ابقراط خروج الدم من فوق قال المفسر يعني
من فوق الحلق وانما يكون من اسفل جيد اذا دفعته الطبيعة على جهة

بعض الفضلات كما يجري في البواسير ويشترط ان يكون قليلا قال ابقراط
من كان به احتباس دم قال المفسر لان ذلك دليل على تمكن النضج من
الامعاء حتى يسقط جرمها ولا يمكن ان يجبر ذلك اللحم قال ابقراط من
انفجر منه في الحمى دم كثير قال المفسر لضعف الحرارة الغريزية في بدنه من
اجل استفراغ الدم يقل جذب الاعضا للغذا ويضعف الهضم فيلين
الطبع قال ابقراط من كان به اختلاف مرار قال المفسر
على ذلك بينه لسيلان المادة خلال الجسم ويتبين ان الكلام في الصمم العارض
بغتة في الامراض وخاصة عند مفارقة البحران قال ابقراط من
اصابه في الحمى قال المفسر متى حدث النافض في الحميات وخاصة في
المحرقة فمن عادته ان ياتي البحران بعده وقد علم ذلك في بحران السادس
وهو معنى قوله نكرا قال ابقراط من كانت حماه نوائب قال المفسر
تبين ان اذا كانت نوائب الحمى كلها ثابتة على حال واحدة في ابتدائها
وانقضائها فان ذلك دليل على طول المرض وهو معنى قوله حراره عسر

كلام بقراط



نقول وانه يعسر ان يقضي هذه الحمى بحران لان انما يكون للامراض الحادة
فاما الامراض المزمنة فانها تنحل على طول قال ابقراط صاحب الاعيا
في الحمى قال المفسر سبب حرارة الحمى وحرارة الاعضاء من صاحب
الاعيا سبق في الفضل للمفاصل ولا على الجسم ويقبله اللحم الرخو الذي في
مفاصل اللحيين قال ابقراط من انتقل من مرض قال المفسر
فاصابه ٢ نقول ان الناقه ان تعب عضوا من اعضائه فيصيبه منه وجع فانه يخرج
هناك خراج والعلة بينة وقد ذكر جالينوس ان حدوث الوجع ايضا يسمى
كلالا قال ابقراط وان كان ايضا قد تقدم قال المفسر هذا يبين
ذكرها هنا التعب المتقدم للمرض حتى يكون هو السبب للمرض وذكر في
الفصل الذي قبله التعب الذي يكون بعد الخروج من المرض وذكر في
الثالث الذي قبل هذا التعب الذي يكون في نفس المرض وانما تتوقع
هذه الخراجات كلها في البحارين التي لا يكون فيها استفراغ ظاهر
قال ابقراط من اعترته حمى قال المفسر الاصناف بعده انما يكون

من قبل استعداد الحنجرة للحموم يحتاج إلى استنشاق هوا بارد كثير واذا
منع الهواء ما ت بالاسكر وانما اسقط ان الكلون ثم اسعاح انه قد يكون
للحمى تابعة لورم الحلق ويكون بها ضيقا قد جاء قليلاً قليلاً لتزيد الورم وعند
انتهاه يمكن ان ينحط ايضا قليلاً قليلاً ويتخلص المريض قال ابقراط
من اعترته حمى ولعرجب قال المفسر لعوجاج الرقبة وعسر الازدراد
يكون من زوال احد الفقار وزواله قد يكون من اجل ورم وقد يكون لغلبة
اليبس والذي يريد هنا هو الكاين من غلبة اليبس وان ذلك دليل على تمكن
سو المزاج في الاعضا واستيلاء اليبس قال ابقراط العرق يحمد
في البحران قال المفسر ليس هذا الحكم في العرق وحده بل في جميع الاستفراغات
التي يكون بها البحران وان طبيعة هذه الايام البحرانية قد علمت
بالتجربة وكل بحران يكون بالعرق او بغيره من الاستفراغات فانه يحمد وجد
بالتجربة يكون على الاكثر في هذه الايام قال ابقراط العرق البارد
قال المفسر شدة الحمى وطول الحرارة الغريزية وانضج الاخلاط البارده
جدا



جدا التي في ظاهر البدن التي منها يتولد العرق البارد ودليل قلة هذه
الاخلاط وشدة بردها كون حرارة الحمى القوية لم تقدر على اسخان
ما يتولد منها قال ابقراط وحيث كان العرق من البدن قال المفسر
واذا كان العرق من ذلك الموضع وحده الذي فيه الخلط المحتقن قال ابقراط
واي موضع من البدن قال المفسر هذا بين قال ابقراط واذا كانت
حدثت في البدن كله تغايير قال المفسر المرض الذي هو من انواع كثيرة
هو ابدا اطول عرض من المرض الذي هو من نوع واحد قال ابقراط
العرق الكبير الذي يكون بعد النوم قال المفسر هذا بين قال ابقراط
أن العرق الكثير الذي يجري دايما قال المفسر يقول العرق الذي يكون
في سابر ايام المرض لا في طريق البحران ما كان منه باردا كان اردي
لانه يدل على برد المادة قال ابقراط اذا كانت الحمى غير مفارقة قال المفسر
هذه التي هي دايمة وتشتد غبا التي فيها خطر في شطر الغب
قال ابقراط من اصابته حمى طويلة قال المفسر اما لكثرة مادتها

او لبرد المادة واما لغلظ الخلط والمادة التي هي من جالهاء الاكثر
شدة اما الي عضو ما تحدث فيه خراجا واما الي فضا المفاصل فيحدث
وجع المفاصل قال **ابقراط** من اصابه خراج قال **المفسر** يعني بعد
الحمى بعد اقلاع الحمى بالجملة وهو بعد ناقة قال **ابقراط** اذا كانت تعرض نافض
في حمى غير مفارقة قال **المفسر** قال جالينوس ان قوله اذا كانت تعرض يدل
علي مداومة النافض المرة بعد المرة فحدوثه مرة بعد مرة والحمى باقية
غير مفارقة دليل علي كون الطبيعة تروم نفض الخلط الممرض والخراجه
ولم تقدر لثبوته وتمكنه في الاعضا ويزداد القوة نكاية وذبول
بكونها لا تحتمل هذا النافض وزعزعته للبدن قال **ابقراط**
في الحمى التي لا تفارق انتهاء الكمه قال **المفسر** القول العام ان
الاشيا التي تستفرغ تدل علي حالات ردية في الابدان التي تستفرغ
منها الا انها ربما كان خروجها بمنزلة خروج الصديد من القروح
المتعفنة ولا ينتفع بخروجها في ذلك المرض وربما كان خروجها بمنزلة خروج

المرة



المرة من خراج ينفجر يكون به نقا محمود للعضو الذي فيه العلة والعلامات
الدالة علي ان خروج ما يخرج جيد هي نفعه خاصة واحتمال البدن خروجه
بسهولة وخفته به ومع ذلك طبيعة المرض ومن بعدها الوقت الحاضر
من السن والبلد والشي وطبيعة المرض قال **ابقراط** اذا كان في
حمى لا تفارق قال **المفسر** قال جالينوس ان هذا العارض لا يوجد ابدا
الا في بعض الحميات التي لا تفارق وعلته قال ان تحدث ورم حار في بعض
الاعضا الباطنة فينجذب الدم والروح الي العضو العليل من البدن
كله ولذلك تحترق باطن البدن حار والجلد بارد كما يعرض في
اوايل نوايب الحمى هذا دليل جالينوس وهو غير صحيح لانه لو لزم ذلك
لكان هذا العارض لازم لكل ورم حار حدث في الاعضا الباطنة
ونحن نشاهد دايما اصحاب ذات الجنب وذات الرية وذات الكبد
جلودهم حارة جدا مثل باطن اجسادهم والذي يبدو لي ان علة ذلك
كون المواد التي في ظاهر الجسم غليظة جدا باردة جدا لا تقهرها حرارة

الخلط العفن المولد للحمى الذي عفن في باطن الجسد فكلما التهب ذلك الشي
المتعفن وضعفت حرارة ظاهر الجسد تطلب منفسا تتنفس منه
وجدت حجابا باردا دونها يمنع تلك الحرارة من البروز الى سطح الجسد
فتنعكس الحرارة راجعة باشد ما يكون فتحرق باطن البدن اكثر وتشتد العطش
فيعتري الحرارة حينئذ شبه ما يفعل الحدادون من رش الما على النار
في الكور حتى تشتد بلطف النار فتذيب الحديد وهذه العلة صحيحة وطبيعية
لا ريب فيها قال ابقراط متى التوى في حمى غير مفارقة قال المفسر
هذا بين ان اذا ظهرت هذه العلامات مع ضعف القوة وتقدم الحمى علم
ان الشي قد استولى على مبادي العصب ولذلك حدث الالتوا او غيره
مما ذكره قال ابقراط اذا حدث في حمى غير مفارقة رداة في النفس
قال المفسر هذا بين ان الحرارة قد تمكنت من الاعضا حتى ضعف
ايضا العصب المحرك للصدر والحجاب فتغير النفس قال ابقراط
للمزاج الذي يحدث في الحمى قال المفسر هذا بين قال ابقراط

الدموع

٥٢

الدموع التي تجري في الحمى قال المفسر ذلك بين لضعف القوة الماسكة
وقوله اردى دليل على ان الاول كذا ايضا وذلك انه وان بكا بارادة
فانه دليل على ضعف قلبه ولذلك سرعة انفعاله وتاتيه البكا قال ابقراط
من عشيت اسنانه في الحمى لزوجات فحماه تكون قوية قال المفسر هذه
اللزوجات انما حدثت من حرارة قوية عملت في رطوبات الفم حتى جففتها
قال ابقراط من عرض له في حمى محرقة قال جالينوس قال جالينوس لا بد من
السعال ولو لم ينفث شيا ان تتنزى قصبة الرية بما يجلب اليها من السعال
ولذلك لا يعطش قال ابقراط كل حمى تكون مع ورم اللحم الرخو قال المفسر
اذا كان سبب الحمى ورم الحالبين ونحوه من اللحم الرخو فتكون حمى يوم فاما
اذا كان للحمى سبب اخر واقترن معها ورم الحالبين ونحوه فهي رديئة
لان سبب تورم الحالبين حينئذ انما يكون تابع لورم احد الاحشا
وذلك الورم الباطن هو سبب الحمى المتقدمة ولذلك هي خطرة
قال ابقراط اذا كان بانسان حمى واصابه عرق قال المفسر

هذا بين قال ابقراط من اعتراه تشنج قال المفسر التشنج يلحقه اصناف
التشنج الذي الى خلف والتشنج الذي الى قدام والتمدد وليس يترك
الاعضا فيه بتشنج لانها تمتد الى ورا والى قدام عددا ستوي وجميع اصناف
التشنج اما من امتلا الاعضا العصبية واما من استفراغها فاما ما يجي من
التشنج بحمى محرقة فواجب ان يكون حدوثه من اليبس وما كان منه تشنج
حدث ابتدا او دفعة فواجب ان يكون من الامتلا واذا حدث بعد حمى حللت
بعض الرطوبة الفضلية وانجذبت بعض بوددتها قال ابقراط
اذا كان بانسان حمى محرقة قال المفسر اذا تحرك الخلط الصفراوي
للخروج احدث النافض وتبعه قي الصفرا واطلاق البطن لخروج
ذلك الفضل المولد للحمى فلذا نعتت عروقه انحلت حماه قال ابقراط
الغب اطول ما يكون قال المفسر قال جالينوس قد رصدنا وتفقدنا
البحران في الربع والغب ووجدناه يكون على حساب عدد الادوار لا على
حساب ادوار عدد الايام من ذلك ان الدور السابع في الغب يقع في اليوم

الثالث عشر



الثالث عشر من اولها وفي ذلك اليوم في اكثر الايام يكون بحران المرض
وانقضاه من غير ان يتخطى الى الرابع عشر وكلام ابقراط هنا في الغب
الخالصة قال ابقراط من اصابه في الحمى الحادة في اذنيه صمم قال المفسر
قد تقدمت علل ذلك قال ابقراط اذا لم تكن اقلاع للحمى قال المفسر
جالينوس يقول ان هذا غلط من الناسخ وان قول ابقراط هو في يوم من
ايام البحران كان ذلك زوجا او فردا قال ابقراط اذا عرض اليرقان
في الحمى قال المفسر قد يعرض اليرقان على جهة البحران والا يكون بحران
بيرقان قبل السابع بل انما سببه افة من افات الكبد ولذلك صار
علامة ردية قال ابقراط من كانت تصيبه في حماه نافض قال المفسر
يعني يقول يتقضى في كل يوم انما تقلع عنه وتعاوده في كل يوم عند
استفراغ الخلط الموجب للنافض عند حركته للخروج وكذلك
يجري الامر في الغب والربع قال ابقراط متى عرض اليرقان
في الحمى قال المفسر علل ذلك بينة مما تعلم قال ابقراط متى كان

في الحمى الملتهبة شديدا في المعدة قال المفسر ان كان يريد بالفؤاد فم المعدة
فمعنى قوله الخفقان انه فم المعدة لقشعريرة الاخلاط الصفراوية وان كان يريد
بالفؤاد القلب فالخفقان يصيبه لتمكن الحرارة منه وكلا هذين العرضين ردي
جدا قال ابقراط التشنج والاوجاع قال المفسر الحمى القوية الشديدة تجفف
العصب بمنزلة النار فتمدده وتجذبه وعلى هذا الوجه يحدث التشنج المهلك وربما
عرض في الاجساد ايضا وجع من هذه الحال بعينها اعني من شدة الالتهاب
واليبس قال ابقراط الفزع والتشنج العارضان في الحمى قال المفسر
اذا كان البدن ممتليا اخلاطا فعند النوم تميل الى راسه فيثقل الدماغ فان
كان الخلط الاغلب مايلا الى السوداء عرض منه الفزع وان لم يكن كذلك
عرض منه التوحش والتشنج وقال جالينوس انه راى مرارا كثيرة في امراض
مهلكة الفزع والتوحش والتشنج حدث من النوم ويشبه ان يكون ذلك يعرض
عند مصير الخلط المؤذي عند النوم للدماغ قال ابقراط اذا كان الهوا
يتغير في مجاريه قال المفسر يعني بالهوا هوا النفس اذا حبس شي في مجاريه

حتى تنقطع



حتى تنقطع في حال دخوله او خروجه او فيهما جميعا قال ابقراط من كان بوله
غليظا شبيها بالعبيط يسيرا وليس بدنه نقيا من الحمى قال المفسر الامر
الاكثر في المحمومين ان يكون البول اول المرض رقيقا وكلما قارب الانقضا
غلظ قوامه وقد خبرنا ابقراط بهذا الامر النادر وهو انه قد يكون البول شبيها
بالحماة وقليلا اول المرض وعلة قلته انه لا ينفذ الكلى الا اليسير فاذا استفرغ
استفرغ اكثر ذلك الخلط الردي ونضج ما بقي منه استفرغ عند ذلك
من البول ما هو اوفر وكثيرا قال ابقراط من بال في الحمى بولا مشوشا
قال المفسر انما يكون البول كذلك اذا عملت الحرارة في مادة غليظة
كثيرة وما كان من المواد على هذه الصفة خلطة اذا عملت فيه الحرارة الخارجة
تولدت منه الرياح حتى تشوش مثل الفقير والزوفت والرقيق والرياح الخالطة
مع الحرارة واسرع الصعود الى الراس ويولد الصداع وربما كان مع البول المشوش
وبه
وربما كان قبله وربما كان بعده قال ابقراط من بايته الحران في السابع قال
المفسر السابع يوم انذار بما يكون في السابع فكل علامة ذات قدر تظهر فيه

تدل على النضج فهي تدل على البحران الكائن في السابع لكن الغمامة البيضا
احرى ان تدل على ذلك واولى منها السحاب الابيض المتعلق في وسط البول
وان كان المرض سريع الحركة كان تغير اللون وحده وتغير القوام دالة كافية
على البحران الكائن في السابع وقد ذكر جالينوس ان ابقراط ذكر الغمامة الحمرا
التي هي اضعف ليفهم امر سائر العلامات التي هي اقوى منها تدل على ان
البحران منو وكذلك العلامات التي تظهر في ايام الانذار في البراز او في البزاق العَرَق
على هذا القياس قال ابقراط اذا كان البول ذا مستشف ابيض
قال المفسر هذا البول في غاية البعد من النضج فيدل على طول المرض ويدل
مع ذلك ان حركة المرة الصفرا الى فوق نحو الراس قال ابقراط من كانت
المواضع التي فيما دون الشراسيف منه عالية قال المفسر اذا انحدرت الريح
مع الرطوبة الموجبة للقراقر وتحركت الى اسفل تحط الانتفاخ الى ما يلي اسفل
الصلب فيتمدد الاعضا التي هناك فيحدث الوجع فربما بادرت تلك الرطوبة
الى العروق فخرجت بالبول وخرجت الرياح وحدها وقد خرجا جميعا
الريح



الريح والرطوبة من الامعا ومن البطن وقد ينفذان جميعا الى العروق
وينفذان سريعا الى المثانة الرطوبة والريح وهي من بين حمى خاصة شق بهذه العلامات
ونعلم ان الطبيعة قد عزمت على دفع الشي الموذي واخراجه ببول او براز
قال ابقراط من يتوقع له ان يخرج بحرانه في شي من مفاصله قال المفسر
هذا بين قال ابقراط من كان يبول دما وقيحا قال المفسر هذا بين قال ابقراط
من كان في بوله وهو غليظ قطع لحم صغار قال المفسر اما قطع اللحم الصغار
فمن نفس جوهر الكلا واما ما هو بمنزلة الشعر فلا يمكن ان يكون الا من جوهر
الكلا ولا من جوهر المثانة وقد كان جالينوس انه راي من عرض لهم بال هذا
الشعر وبعضه كان يكون طوله نحو من نصف ذراع من قبل انهم استعملوا طعمه
تولد خلطا غليظا فهذا الخلط الغليظ اذا عملت فيه الحرارة حتى تحرقه
في الكلا تولد منه هذا الشعر وعلاج هذا الدا يشهد على صحة القياس في
سببه وان اللذين اصابتهم هذه العلة انما برؤوا بالادوية الملطفة المقطعة
فقول ابقراط فذلك يخرج من كلاه اعلمنا بموضع تولد هذا الشعر

قال ابقراط من خرج في بوله وهو غليظ قال المفسر هذا بين قال ابقراط
من بال دما من غير شي متقدم قال المفسر هذا بين قال ابقراط من كان
يرسب في بوله قال المفسر هذا بين قال ابقراط من بال
دما غليظا .. قال ابقراط من كان بوله دما وقيحا .. قال ابقراط
من خرجت بعرق في احليله .. قال ابقراط من بال من الليل بولا كثيرا
قال المفسر هذا بين وكذلك نفيه لفصول بينه كمل شرح المقالة

الرابعة من فصول ابقراط والحمد لله وحده

شرح المقالة الخامسة قال ابقراط التشنج الذي يكون من
الخربق من علامات الموت قال المفسر يعرض التشنج من شرب الخربق
الابيض وهو المقصود هنا اما لكثرة الاستفراغ او لشدة حركته التي
او للذعه المعدة وهذا يعسر برؤه قال ابقراط التشنج الذي يعرض من حادث
جراحة من علامات الموت قال المفسر هذا يكون لورم العصب
وترقي الالم الى الدماغ وكما يقول ابقراط انه من علامات الموت يريد عظم



عظم الخطر وانه مهلك في الاكثر قال ابقراط اذا جرى من الدماغ دم كثير
قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا احدث التشنج او الفواق
قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا عرض لسكران سكات بغتة
قال المفسر هذا التشنج حدث من قبل امتلاء العصب ومن شان الحران
يخلي العصب سريعا لانه يعرض للطبيعة حرارة والشراب اذا اكثر منه فهو يكثر
حجم جلب للعصب نفسه لا لانه بكمية يداوي ويصلح ما افسده العصب اذ كان
لسخونة وتجففه متى لم يقدر ان يفعل ذلك وجب ضرورة ان يلحق التشنج الحادث
منه الموت وما نقول التي قلنا ان الخمر يبري بها التشنج قد تشفيه ايضا الحمى والخمار
هو الصداع الحادث في الراس من شرب الخمر قال ابقراط من اعتراه التمدد
قال المفسر التمدد مرض حاد جدا اذ كانت الطبيعة الجبلة تعب بحديد
لانه مركب من التشنج الذي يكون الى خلف والتشنج الذي يكون الى قدام فانقضاؤه
يكون في اول دور من ادوار ايام البحران قال ابقراط من اصابه
الصرع قبل نبات الشعر في العانة قال المفسر قال جالينوس يريد بالانتقال

انقضا المرض وذلك يكون باصلاح الخلط البارد اللزج المولد وهو البلغم
رطب باستعمال المشي الى العشي والرياضة والتدبير المجفف مع الادوية الموافقة
وابقراط ذكر في هذا الفصل التغيير الذي يكون بسبب السن ومدة زمان نبات
الشعر في المعانة من انقضا الاسبوعين وبين خمس وعشرين سنة قال ابقراط
من اصابة ذات الجنب قال المفسر ابقراطيس استفراغ الخلط المولد لذات
الجنب بالنفث نقا قال ابقراط اكثر ما يكون السل قال المفسر
قد تقدم ان السل من امراض الشباب ولما ذكر امراض الصدر والرية
ذكر هذا ايضا قال ابقراط من اصابة في حلقه قال المفسر يوشك
انه كثرت التجربة هذه الامراض وامثالها بهذا النحو من السعال والدليل
ان هذا واشباهه انما يبتدي به انه اكثري قال ابقراط اذا كان بالانسان
السل قال المفسر تنن الرائحة دليل على فساد الاخلاط وسقوط شعرها
وذهاب شعر الراس مما يؤكد دلالة فساد الاخلاط وايضا يدل على عدم الاعضا
للاغتذا قال ابقراط من تساقط شعر راسه قال المفسر اختلاف

هاولا



هاولا دليل على ضعف القوة فلذلك يدل على موت قريب قال ابقراط من
قذف دما زبديا قال المفسر يريد بهو ان الدم الذي ياتي زبديا فهو من جرم
الرية وجوهرها قال ابقراط اذا احدث لمن به السل اختلاف دل على الموت
قال المفسر اسهال اصحاب السل دليل الموت فان كان ذلك مع تنن رائحة
ما ينفث وتساقط الشعر فيدل على قربه كما تقدم قال ابقراط من آلت
به الحال في ذات الجنب الى التقيح قال المفسر اظلم خروج المادة التي انفجرت
وحصلت في فضا الصدر فانها تعفن وتحتد وتقيح الرية قال ابقراط
الحار يضر من اكثر استعماله قال المفسر يقول ان من افرط في استعمال
الحار فانه يوخي لحمه ويرخي العصب يعني يرخيه بتحليل الحرارة لجوهره وقوله
ويكدر الذهن والحاسوس يريد به يضعف الذهن ويذهب بقوته بتحليل
جوهر العصب ويبين بهو ان يتبع سيلان الدم الغشي ويتبع الغشي الموت
قال ابقراط واما البارد فيحدث التشنج قال المفسر هذا بين
قال ابقراط البارد ضار للعظام قال المفسر هذا بين قال ابقراط

كل موضع قد يبرد ينبغي ان يسخن قال المفسر هذا بين قال ابقراط البارد
لذاع للقروح قال المفسر هذا بين قال ابقراط وربما صب على من به تمدد
قال المفسر هذا بين قال ابقراط الحار مفرح الى قوله والبارد ايضا قاتل
قال المفسر المفرح على انه حسن موثوق به في القروح لانه نوع من النضج كما علمت
وليس كل قرحة يتفرح لان كل القروح الحبيثة كلها او العسرة البرء والمتاكلة لا
يتولد فيها قيح وسائر ما ذكر بين لان كل عضو عصباني والقرحة ايضا يضرها
البارد قال ابقراط فاما البارد فانما ينبغي ان يستعمل في هذه المواضع
الى قوله الا ان ما كانت معه منه قرحة فمن فصده قال المفسر هذا بين
قال ابقراط ان الاشيا البارده مثل الثلج والجمد قال المفسر هذا بين
قال ابقراط الاورام التي تكون في المفاصل الى قوله والخدر ايضا اليسير مسكن
للوجع قال المفسر يسكن الوجع في مثل هذه المواضع بعظم للسبب المولد له
او بالخدر للحس قال ابقراط الما الذي يسخن سريعا قال المفسر
بين هو انه يريد هنا ما الثقل والخفة سرعة خروجه عن الحرارة او بطوئه فيها قال ابقراط

من دعته



من دعته شهوته الى الشرب بالليل قال المفسر اذا نام بعد الشرب الما
انضج النوم الخلط الموجب للعطش ولا بد في الشرب بالليل الا من شدة
العطش قال ابقراط التكميد بالافاويه قال المفسر يقول ان التكميد
بالافاويه يبعث دم الطمث او دم النفاس اذا انعاق لان ذلك يرق الدم
ان كان غليظا او يفتح سدد ان كانت هناك او يوسع افواه العروق ان كانت
انضمت وقد كان ينتفع به ايضا في تسخين المواضع البارده او تجفيف الرطوبة
لولا كونه بالا الى الراس لان كل حار يرقا الى العلو ويصدع قال ابقراط
ينبغي ان تسقي الحامل الدوا الى قوله ينبغي ان يتوقا عليه قال المفسر اما
انه يكرر له هذا الفصل او كرره بالقصد ليوصل الكلام في امراض النسا
قال ابقراط المراة الحامل ان فصدت اسقطت قال المفسر هذا بين
قال ابقراط اذا كانت المراة حامل فاعتراها قال المفسر ان كان
من الامراض الحاده التي معها حمى فقتل يسو المزاج المحوج الى استنشاق
هوا كثير والاعضا مضغوط وتقليل الغذا وان كان مثل الفالج والتشنج

فهي تحتمل لشدة الالم او التمدد لما يحملها من الثقل قال ابقراط المراة اذا
كانت تنفث دما وانبعث طمثها انقطع ذلك النفث قال المفسر
هذا بين قال ابقراط اذا انقطع الطمث فالرعاف محمود قال المفسر
هذا بين قال ابقراط المراة الحامل ان حدث عليها استطلاق البطن لم
يؤمن عليها ان تسقط قال المفسر اذا تحركت القوة الدافعة في تلك
الاعضاء المجاورة للرحم لقوة فيخاف ايضا ان تتحرك قوة الرحم الدافعة قال ابقراط
اذا كان بالمراة علة الارحام قال المفسر يريد بعلة الارحام اختناق
الرحم والعطاس يدل على تنبيه الطبيعة لتفعل افعالها وهو ايضا سبب
لتنفض الاعضاء ما لزق بها وتستريح فيها من الاخلاط المؤذية ويدل الجهة
يجري العطاس النافع قال ابقراط اذا كان طمث المراة متغير اللون
قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا كانت المراة حاملا فضمر ثدياها
بغتة فانها تسقط قال المفسر قد علم مشاركة الثديين للرحم واذا ضمرتا
فدل ذلك على قلة الغذاء اليها واذا قل الغذاء الواصل الى الرحم ايضا

يسقط الجنين



سقط الجنين قال ابقراط اذا كانت المراة حاملا فضمر احد ثدييها دفعة
الي قوله اسقطت الانثى قال المفسر الذكر في الجانب الايمن على الامر الاكثر
قال ابقراط اذا كانت المراة ليست بحامل قال المفسر في الندرة عند
احتباس الطمث بمثل العروق المتصلة بالثدي امتلاء كثيرا فيحدث اللبن لكثرة
الواصل الى الثدي ويبدو لي ان هذا لا يصح الا ان كان بدن المراة في غاية النقا
وكانت اغذيتها في غاية الجودة قال ابقراط اذا انعقد للمراة في ثدييها
دم دل ذلك من حالها على جنون قال المفسر الاوفق عندي انه راى
ذلك مرة او مرتين ولطلق العضية كما جرت عادته في كتابه في ابيذيميا وقد
ذكر جالينوس انه لم يشاهد هذا قط وهو الصحيح لعني ان ليس هذا سبب من
اسباب الجنون بوجه وانما اتفق ذلك بالعرض مرة او مرتين فرآ ابقراط
فظنه سببا قال ابقراط ان احببت ان تعلم حال المراة حامل ام لا
قال المفسر يريد بالحمل عند النوم عند السكون في الامتلاء من الطعام
وماء العسل الذي يولد رياحا ويعينه على ذلك امتلاء البطن فاذا لم يجد

الرحم مخلصا لمزاج الرحم لطويق تلك الرحم حيث المغص وقال ابقراط
اذا كانت المراة حبلى بذكر كان لونها حسنا قال المفسر كل هذا بين
وهو اكثري قال ابقراط اذا حدث بالمراة الحبلى الورم قال المفسر
يبدو من كلام جالينوس انه يريد موت الطفل وكذلك سائر الاورام الحارة
قال ابقراط اذا حملت المراة وهي من الهزال قال المفسر يقول انه
اذا حبلت وهي في غاية الهزال فان الغذا الواصل للاعضا ياخذه
الاعضا بجملته ولا يفضل عنها شي يغتذي به الجنين اذا كبر فلذلك تسقط
قبل ان ينتهي الجنين التمام لرجوعها لطبيعتها في خصب بدنها قال ابقراط
متى كانت المراة وبدنها معتدل تسقط قال المفسر هذا بين قال ابقراط
اذا كانت المراة على حال خارجة من الطبيعة من السمن قال المفسر
للرحم رقبة فيها طول فطرف تلك الرقبة الذي يلي الفرج وفي داخله
يلي الاحليل فهو فم رحم الرحم وقد يسمى فم الرحم والذي يسمى فم الرحم
على الحقيقة هو ابتدا الرقبة مما يلي الرحم وهو الذي يزحم الشي من المراة

المفرط السمن

٦٠

المفرطة السمن قال ابقراط متى ينفتح الرحم قال المفسر يعني بالعمل على اليد
اي ادخال القابلة واذا انفتح مما يلي منه خارج حدث نتو وتحتاج الى القابلة
قال ابقراط ما كان من الاطفال ذكرا قال المفسر هذا بين لان
الجانب الايمن احر وذكر جالينوس ان المني الذي ياتي من المراة من الجانب
الايمن من احدى بيضتيها فيه ثخانة وحرارة والذي ياتي من الجانب الايسر
رقيق مائي وابرد من الاخر ويا ليت شعري هل اتاه بهذا وحي او اداه
اليه القياس فان كان جدد وجود هذا التجربة بقياس فهذا قياس
غريب قال ابقراط اذا اردت ان تسقط المشيمة قال المفسر
لانه يحدث للبطن عند ذلك تمدد وتوتر فيعين على اسقاط المشيمة
قال ابقراط اذا اردت ان تحبس طمث المراة قال المفسر
هذا بين لانه جذب الى خلاف الجهة قال ابقراط ان فم الرحم قال المفسر
هذا بين قال ابقراط اذا جرى اللبن من ثدي الحبلى قال المفسر
انما يجري اللبن ويسيل من الحبلى لامتلا العروق التي بين الرحم والثديين

بكثرة الدم وانما يكثر هناك وجود الدم اذا كان الطفل قليل الغذا
المرأة فلا يمتلى من تلك العروق الا اليسير شي قال ابقراط اذا كانت حامل يؤول
الى ان تسقط قال المفسر ضمور الثديين دليل قلة الدم كما ذكر واكتنازهما
دليل على اعتدال مقداره وصلابتهما دليل على كثرة الدم وغلظه ولذلك
يمكن ان يدفع الطبيعة ذلك الفضل الزايد الى عضو اخر قريب من الرحم
او من الثدي فيحدث في ذلك العضو وجع وبالجملة فهذه الدلايل كلها غير
صحيحة ولا اكثرية وكل هذه الفصول وامثالها عندي تابع لما اتفق
مرة او مرتين فرآه لان ابقراط مبتدي صناعة قال ابقراط اذا كان
فم الرحم صلباً قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا عرضت
الحمى لمرأة حامل قال المفسر يحتاج في سهولة الولادة ان يكون البدنان
جميعا قويين بدن الام وبدن الطفل قال ابقراط اذا حدث بعد
سيلان الطمث تشنج وغشي فذلك ردي قال المفسر هذا بين
قال ابقراط اذا كان الطمث ازيد مما ينبغي قال المفسر هذا بين

قال ابقراط اذا



قال ابقراط اذا عرض في طرف الذكر قال المفسر تقطير البول يكون
لضعف قوة المثانة الماسكة او لحدة البول وضعف القوة من سوء المزاج
او من ورم يحدث هناك وحدة البول للمخالطة من الخلط اللذاع فاذا
كان ورم في احد هذين العضوين فهو يبض المثانة بالمجاورة ويضعف قوتها
واذا كانت علة في الكلى فيحدث لذع في البول ولا يمتنع ورم الكبد فوق الا
الحبل ان يكون عظيماً قال ابقراط اذا كانت المرأة الحبل قال المفسر
البخور يكون بامور طيبة الرايحة لهاجها مثل الكندر والمر والميعة
قال ابقراط اذا كانت المرأة الحامل تحرك طمثها قال المفسر قال
جالينوس يشبه ان يكون الطمث الجاري من الحوامل من العروق التي
في رقبة الرحم لان المشيمة معلقة بافواه جميع العروق التي من داخل في
تجويف الرحم فليس يمكن ان يخرج من ذلك شي لفضا الرحم قال ابقراط
اذا لم تحرك طمث المرأة في اوقاته قال المفسر هذا بين قال ابقراط
متى كان رحم المرأة بارداً متكاثفاً لم تحبل قال المفسر هذا بين

قال ابقراط اللبن لاصحاب الصداع رديء الى قوله على غير ما توجبه العلة
قال المفسر اللبن هو من الاشيا التي تسرع اليها الاستحالة اما في
المعدة التي هي ابرد فيحمض واما في المعدة التي هي اسخن فيستحيل الى
الدخانية واما الذي يستعمله لما ينبغي فيولد غذا غزيرا محمودًا الا انه
في حال استحالته قد حدث بخر فما دون الشراسيف ويصدع الراس
هذا فعله في الاصحا واما المرضى فكما ذكر قال ابقراط من حدث به
قرحة فاصابه بسببها انتفاخ الى قوله ان كان ذلك الانتفاخ احمر قال المفسر
لا احتاج ان اكرر ان اكثر هذه القضايا التي يقولها ابقراط بعضها
اكثريه او على التساوي وعند المحقق يوجد لبعض قضاياه على الاقل
ولعل راها مرة ونسب ذلك لسبب ليس في ذلك سببه بالحقيقة وتاويل هذا
الفصل عند جالينوس انه يريد ما الانتفاخ الورم وكل خلط خارج من الطبيعة
وما هو من البدن من خلف فهو عصبي وما هو منه قدام فالغالب
عليه العروق الضوارب واذا اتى العرق المولد للورم من العصب للخلط
للدماغ

٤٧
للدماغ كان التشنج وان تراقى في العروق الى الدماغ كان الجنون وان صار
ذلك الخلط الى الصدر ولد الوجع في الجنب وكثير ما يصيب صاحب ذات الجنب
القيح قال ابقراط اذا احدثت جراحة عظيمة قال المفسر يعني بالجراحات
الحديثة التي تكون في رووس العضل او منتهاها او ما كان من العضل
الغالب عليه العصب فاذا لم يحدث ورم فيما كانت هذه حاله في الجراحات
لا بد من ان يكون الاخلاط التي تنصب الى الجراحات ينتقل عنها الى موضع
اشرف من مواضع الجراحات قال ابقراط الرخوة محموده والنية
مذمومه قال المفسر يقول جالينوس انه يعني بالنية الصلبة المراق وهو
ضد الرخو لان كل صلب في لطه غير نضيج قال ابقراط من اصابه وجع في
موخر راسه قال المفسر الجاذب الى خلف فالجبهة في العنق هو من
الموخر للمقدم ومن المقدم الى الموخر قال ابقراط ان النافض اكثر
ما يبتدي في النسا من اسفل الصلب الى قوله ويدل على ذلك الشعر
قال المفسر البرد يسرع للظهر لكونه ابرد لكثرة العظام هناك وقلة

الجم والنسا ابرد من الرجال واشتمل علي خلخل المعدم منبات الشعر
هناك قال ابقراط من اعترته الربع قال المفسر تاويل جالينوس انه
قال ان هذا النوع من الشيخ هو الكاين من امتلا وسوء يكون باستفراغ
الخلط الي خارج او نضجه وفي حمى الربع خروج لبشرة النافض ونضج خرايه
الحمى قال ابقراط من كان جلده ممتدا قحلا صلبا قال المفسر
يعني من اشرف علي الموت ممن كان جلده بحال هذا قال ابقراط من كان
به يرقان وليس يكاد يتولد فيه الرياح قال المفسر من اسباب تولد
الرياح وجود البلغم الذي في موضع تولدها وهذا لا يكون مع اليرقان
لغلبة المرار ** تم شرح المقالة الخامسة من فصول
ابقراط والحمد لله وحده

شرح المقالة السادسة من فصول ابقراط

قال ابقراط اذا حدث الجشا الحامض في العلة التي يقال لها زلق
الامعا قال المفسر اذا كان علة زلق الامعا ضعف القوة الماسكة
فيخرج



فيخرج قبل ان ينهضم ثم حدث الجشا الحامض وذلك دليل علي ان الغذا قد
صار يستحيل في المعدة مدة يمكن معها ان يبتدي يغتذي بعض التغير فربما
حمض وان الطبيعة بدت ان تراجع افعالها قال ابقراط من كان في
منخريه بالطبع رطوبة ازيد قال المفسر هذه اشيا تدل علي رطوبة الدماغ
ومنيه سابر الاعضا وانه لكذلك دوق منيه قال ابقراط الامتناع من
الطعام قال المفسر اختلاف الدم اذا كان من سحج الامعا وطال
لبثه يزيد الحرارة في عمق الاعضا وصارت قرحة فيها عفونة وتالم المعدة
بالمشاركة فينال بعضها الضرر واذا توقت الافة الي المعدة سقطت
الشهوة وكان ذلك دليل علي تمكن المرض وامتداد عاديته
قال ابقراط ما كان من القروح يتقرح ويتساقط ما حوله فهو خبيث
قال المفسر تساقط ما حول القرحة من الشعر وتقشر الجلد دليل
علي ما ينصب لها وانذلك يأكل ما حولها اخيرا قال ابقراط ينبغي
ان تتفقد من الاوجاع العارضة في الاضلاع قال المفسر يريد ان

يقتصر على موضع الالم فقط دون ان ينظر في عظم المرض او ضعفه والاستدلال
على ذلك من شدة الوجع وما يوجد معه من الحس واللذع والتمدد وغير ذلك
من اختلاف الاعراض وشدتها التابعة لالم ذلك العضو قال ابقراط
الدول التي تكون في المثانة والعلل تعسر برؤها في المشايخ قال المفسر
هذا بين قال ابقراط ما كان من الاوجاع التي تعرض في البطن اعلا
موضع قال المفسر يقول حال الشي اذ يريد باعلا الموضع ما يلي ظاهر
البطن فوق الغشا الممدود على الامعا والكبد وقوله ما كان منها
ليس كذلك ويريد به ما كان منها في الامعا والمعدة قال ابقراط
ما يعرض من القروح في ابدان اصحاب الاستسقا قال المفسر
القروح ليس تندمل حتى تجف جفافا كاملا وما يسهل ذلك في مزاج
المستسقين قال ابقراط البثور العراض لا يكاد يكون معها حكة
قال المفسر كون البثور والقروح تمتد عرضا ولا يكون لها تغوص
دليل على كون المادة ابرد ولذلك لا تحدث حكة لبرد المادة

قال ابقراط من



قال ابقراط من كان به صداع قال المفسر هذا بين قال ابقراط
اصحاب الوسواس السوداوي قال المفسر الوسواس السوداوي
هو اختلاط الذهن الكائن من السودا وهو الذي اسمه باليوناني
ماليخوليا والبرسام ورم حار في الغشية الدماغ وتبين هو انه اذا
انصرفت المادة الى الخارج للجهة وجاءت بانفتاح افواه العروق صلحت
الحال قال ابقراط من عولج من بواسير مزمنة حتى برا قال المفسر
لانه اذا لم يترك منها واحد يستفرغ منه الدم العكر عاد ذلك الدم وكثر
على الكبد فاطفا حرارتها بكثرته فيحدث الاستسقا او تبعثه في عروق
اخر فينبثق عرق في الرية فيحدث السل يعني انه قد يحدث هذين المرضين
وقد يحدث من ذلك غيرهما قال ابقراط اذا اعترى انسان فواق
قال المفسر اكثر ما يكون الفواق من الامتلا وهو الذي يبرا بالعطاس
لانتفاض تلك الرطوبات بحركة العطاس المزعجة قال ابقراط
اذا كان بانسان استسقا فجرى الماء قال المفسر هذا بين لانه قد نقل

الطبيعة تلك المادة كما تفعل في بحارين الامراض الحادة بالمادة الممرضة
قال ابقراط اذا كان بانسان اختلاف قد طال فقال المفسر هذا بين
لان الطبيعة جذبت المادة الى الجهة قال ابقراط من اعترته ذات الجنب
قال المفسر انما يكون الاختلاف علامة ردية في هذين المرضين متى كانت
العلة عظيمة جدا حتى يلين الطبع من ضعف القوة قال ابقراط اذا كان
بانسان رمد قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا حدث في المثانة
خرق قال المفسر قال جالينوس ابقراط يستعمل مثل هذه كما يعقل ضرورة
وفيما يقتل على الاكثر وقد رايت رجلا اصابته في دماغه جراحة عظيمة
غائرة فبرا الا ان هذا في الندرة قال ابقراط متى انقطع عظم او
غضروف قال المفسر لم ينبت يعني لا تحدث بالشق والقطع مثله
في فرجة غائرة فان كاشق فالبلغم انها لعضا يابسة وتقبل ايضا
بالشق والقطع تغيرا كبيرا قال ابقراط اذا انصب دم الى فضا
قال المفسر يعني بقوله يتقيح يتغير وتفسد صورة الدم قال ابقراط

من اصابه



من اصابه جنون يحدث به اتساع العروق قال المفسر قد بين انصراف
المادة الى الخلاف الجهة وشرط ان يكون تلك الاخلاط المولدة للجنون هي التي
مالت الى الساقين وقد علمت ايضا ان قضاياه ليست كلية قال ابقراط
الاوجاع التي تنحدر من الظهر قال المفسر اذا كان سبب تلك الاوجاع
الاخلاط ومالت نحو المرفق واستفرغت من الموضع الذي مالت اليه
١٠ استقر بذلك بلا شك قال ابقراط من دام به الفزع وخبث النفس من
غير سبب ظاهر فسبب ذلك من طريق الوسواس وانه يكون تلك الاعراض
دايمة ومتى كان ابتدا هذه الاعراض من سبب ظاهر مثل غضب او غيض
او حزن ثم طالت ودامت لبثها مدة دوامها يدل على الوسواس السوداوي
قال ابقراط استطال الورم الذي يدعى الحمرة قال المفسر
ذكر ورم الحمرة مثال وهو القياس في كل ورم وكل مادة تثور من
خارج الى داخل فانها علامة محمودة واذا كان الامر بالعكس فعلامة
ردية لانه دليل على ضعف الطبيعة قال ابقراط من عرضت له في الحمى

المحرقة رعشة فان اختلاط ذهن يحلها عنه قال المفسر قد بين جالينوس
اضطراب القول في هذا الفصل وذلك ان مادة الحمى المحرقة في العروق
واذا استقلت المادة للعصب حدثت الرعشة فاذا تمكنت من الدماغ
اختلط الذهن وهو اشد خطرا من الحمى المحرقة وليس في مثل هذا يقال ان
العلة تنحل لكون الشر الذي حدث اشد خطرا واذا قال ابقراط
من كوي او بط من المتقيحين او المستسقين قال المفسر المتقيحين
يسمي كل من به مدة في الفضا الذي ما بين الصدر والرية وحجاب الى الكلى
صاحب هذه العلة تستفرغ تلك الرطوبة اذا اعيا خروجها بالنفث
وكذلك اصحاب الاستسقا المائي سطون فذكر ان هذا الاستفراغ
مهلك وقد يولي اعضاء في سائر الاعضا متى حدث في واحد منها ورم
عظيم متقيح واستفرغ القيح منه دفعة خطر لانه يعرض لصاحبه على
على المكان الغشي وسقوط القوة ثم انه فيما بعد يبقى على ضعف
لعسر ردة قال ابقراط للخصيان لا يعرض لهم النقرس ولا الصلع
قال المفسر


قال المفسر لانهم كالنسا فكما لا يعرض الصرع للنسا لرطوبة مزاجهم كذلك
لا يعرض لهم ولا وقلة وقوع النقرس كما بين قال ابقراط المراة
لا يصيبها النقرس الا ان ينقطع طمثها قال المفسر قد اعطى العلة
في قلة وقوع النقرس في النسا وذلك الاستفراغ وصولهن بالطمث
قال ابقراط الغلام لا يصيبه النقرس قبل ان يبتدئ في مباضعة
الجماع قال المفسر قال جالينوس ان استعمال الجماع في توليد النقرس
قوي عظيم جدا ولم يبين سبب ذلك والاوفق عندي ان سبب ذلك
كون الرجلين قليلة اللحم كثيرة الاعصاب والاوتار وهي باردة للهوا
واذا اضر الجماع بالعصب على العموم لاستفراغ روحه وتبريده اياه
كان نكايته ذلك في اعصاب الرجلين اشد ونحن نشاهد دايما ان
اذا بردت الرجلين نقص الانعاظ فهذا دليل على مشاركتها من جهة
الاعصاب قال ابقراط اوجاع العينين يحلها شرب الشراب

قال المفسر قد بين جالينوس وجه اضطراب هذا الفصل وكونه لم يات
على طريق التعليم النافع في صناعة الطب وذكر انه اذا كانت المواد
حارة وكان البدن نقي نفع الحمام وسكن الوجع واذا انتقل ايضا
تحلب المادة مع نقا البدن نفع التكميد بالما الحار واذا كانت عروق
العين ممتلية قد لحج فيها دم غليظ من غير ان يكون في البدن كله امتلا
وكانت العين حارة وان شرب الشراب بزيت ذلك الدم ويستفرغه
ويزعجه من العروق التي لحج فيها وذكر جالينوس ان هذه الانواع
ثلثة من العلاج خطرة جدا ان لم يصاب بها موضع الاستحقاق
اما الفصد ان كان الامتلا من دم او استفراغ الخلط الغالب بالاسهال
فامرين صحيح وهو المستعمل دايما قال ابقراط اللثغ تعتريهم
خاصة اختلاف طويل قال المفسر اكثر ما يكون سبب اللثغ
من اجل رطوبة كثيرة ولين ولذلك يلثغ الصبيان لرطوبتهم ولينهم ومع

هذا



هذا المزاج يلين الطبع على الاكثر قال ابقراط اصحاب الجشا الحامض
لا يكاد يصيبهم ذات الجنب قال المفسر اكثر تولد ذات الجنب انما هو
من خلط رقيق حاد يحرك الى الغشا المستبطن للاضلاع ويلحج فيه واصحاب
الجشا الحامض قل ان يتولد فيهم هذا الخلط قال ابقراط الصلع
لا يعرض لهم من العروق التي تسمى التي تعرف بالدوالي كثير شي ومن حدث
به من الصلع من الدوالي عاد شعر راسه قال المفسر يقول جالينوس
انما يريد هنا الفتح واذا استفلت تلك المادة الردية الى اسفل حدثت
الدوالي ونبت الشعر قال ابقراط اذا حدث بصاحب الاستسقا
سعال لم يكن دليلا رديا قال المفسر يعني اذا كان سبب السعال
الاستسقا وذلك بان تكثر الرطوبات المائية الى ان تبلغ قصبة
الرية فتكون قد انتهت الى ان تراقي تلك الرطوبة قال ابقراط
فصد العرق يحل عسر البول قال المفسر اصلح جالينوس هذا الفصل

بان قال وقد يحل عسر البول وذلك اذا كان سببه ورم دموي مع كثرة
الدم ولعقبه الفصد قال انه دخيل في كلام ابقراط والواجب ان يكون
الفصد حينئذ في مابض الركبة قال ابقراط اذا ظهر الورم في الحلقوم
قال المفسر يعني هو ان الصلح انتقال العلل من الاعضا الباطنة للظاهرة
قال ابقراط اذا حدث بانسان سرطان خفي قال المفسر يعني الخفي
الذي يكون في عمق البدن فلا يظهر او يكون ظاهرا ولا يكون معه قرحة ويعني
بترك العلاج نوع القطع والكي الا التسكين قال ابقراط التشنج
يكون من الامتلا ومن الاستفراغ وكذلك الفواق قال المفسر
كل هذا بين العلة قال ابقراط من عرض له وجع فيما دون الشراسيف
قال المفسر اذا كان ذلك الوجع بسبب ريح او تمدد حللته الحمى
فكانه يقول قد حللته الحمى وقد اطردت احكام هذا الرجل فان قضاياه
اكثرها ومعظمها محذوفة الشرايط او نادرة وبعضها وهم لانها
وقعت بالاتفاق فظن ان الشيئين المقترنين بالاتفاق ان احدهما





سبب الاخر هكذا يقول من لا تعصب واما من تعصب فليقل ما اراد
قال ابقراط اذا كان موضع من البدن فيه رطوبة قال المفسر يريد انه من
اجل غلظ المادة او غلظ الموضع يعسر تعرف المادة قال ابقراط
اذا كانت الكبد فيمن به يرقان صلبة فذلك ردي قال المفسر هذا بين
قال ابقراط اذا اصاب المطحول اختلاف فطال به حدث به استسقا
او زلق الامعا وهلك قال المفسر المطحول هو الذي طحاله صلب به ورم مزمن
فاذا حدث اختلاف دم على طريق استفراغ تلك الاخلاط الغليظة السوداوية
التي كانت سبب حجم الطحال انتفع بذلك كما بين بعد فان طال ذلك
الاختلاف وجاوز القدر هد قوى الامعا بمرور هذه الاخلاط الرديه
بها واحدث زلق الامعا مطفي للحرارة الغريزية ولاجل مشاركة الامعا
للكبد تضعف الكبد ويحدث الاستسقا قال ابقراط من حدث
به تقطير البول في القولنج المعروف بايلاوس وتسعير المستعاذ منه

فانه يموت في سبعة ايام الا ان تحدث به حمى فيجري منه بول كثير قال المفسر
قد شكك جالينوس في هذا الفصل وتكلف تاويلات يحمله لتصحيح
كلام ظاهر الشنع من فعل البطالين قال ابقراط اذا مضى بالقرحة
حول قال المفسر اكثر ما يطول زمان القروح من اجل افة لحقت العظم
واذا اخرج العظم الفاسد برات وبقي الموضع غايرا قال ابقراط من
اصابته حدبة من ربو قال المفسر اذا حدثت الحدبة من غير سبب بادي
فهي عن ورم صلب واذا اوجب ذلك ضيق على الرية اجل التقويس
وفي زمان النشو تريد الرية ولا يمكن ان تتسع فضا ولا تقبل كله النمو
من اجل الحدبة وشبهها ولذلك يختنق فيموت قال ابقراط
من احتاج الى الفصد او شرب الدوا قال المفسر هذا بين لمن احتاج
ذلك على جهة الاحتياط كما يفعل الاصحا دايما قال ابقراط اذا حدث
بالمجلود اختلاف دم فذلك محمود قال المفسر هذا تقدم شرحه

قال ابقراط ما



قال ابقراط ما كان من الامراض من طريق النقرس وكان معه ورم حار
فان ورمه يسكن في اربعين يوم قال المفسر قد تقدم على اي جهة يعطي
هذه التحديدات قال ابقراط من حدث به في دماغه قطع قال المفسر
اذا ورم الدماغ من اجل القطع ضرورة تبع ذلك الحمى وقي المرار من اجل
مشاركة الدماغ للمعدة قال ابقراط من حدث به وهو صحيح وجع
بغتة في راسه قال المفسر الغطيط دليل قوة السكتة وقد علمت
انها مهلكة الا ان حدث حمى فتقدر بها حللت تلك الاخلاط الغليظة
او الرياح الغليظة قال ابقراط وقد ينبغي ان يتفقد باطن العين في
وقت النوم قال المفسر انما يتبين البياض اذا لم ينطبق الجفن وكون
الجفن لا ينطبق انما هو من اجل اليبس وهو ليبوس الاجفان ليبسها
بالطبع او من اجل ضعف القوة كما تضعف في المرضى المدنفين عن
انطباق الجفن قال ابقراط ما كان من اختلاط العقل مع ضحك فهو اسلم

قال المفسر ليس في انواع الاختلاط شي اسلم واردأها ما كان معه
اقدام وتهجم وهو الجنون واظهرها شرا ما كان معه ضحك وفرح غير معتاد
كشراب الخمر والذي معه هم وحرص وفكر فهو متوسط وجميع ذلك
من علة في الدماغ اولبث او من اجل المشاركة لعضو اخر فالذي يكون الرماع
من اجل حرارة فقط من غير خلط فهو شبيه بالاختلاط الذي يكون من
شرب النبيذ والذي يكون من المرة الصفرا يكون معه هم وحرص السودا
فاذا تمكنت احتراق ومالت الى الصفرا مال الاختلاط الى الجنون
قال ابقراط ليس البكا في الامراض الحادة التي يكون معها حمى دليل ردي
قال المفسر يعني ان يكون نفس المريض ينقطع ويعود كنفس من خنقه
البكا وذلك يكون اما لضعف القوة عن استيفا النفس او عن
يبس آلات النفس وصلابتها حتى لا تقدر القوة ان تبسطها او من حالة
قريبة من التشنج وكل هذا في الامراض الحادة ردي قال ابقراط
علل القروح تتحرك في الربيع قال المفسر في الربيع لجريان الاخلاط وترددها
لتحلل



لتحلل جمودها الشتوي وفي الخريف لما تقدم من اكل الفواكه في الصيف
قال ابقراط الامراض السوداوية يخاف منها ان تؤول الى السكتة او الى
الفالج او الى الجنون او الى التشنج او الى العمى قال المفسر قال جالينوس
السكتة والفالج والتشنج والعمى قد يكون من الخلط البلغمي ومن الخلط السوداوي
واما الجنون فلا يعرض الا من احتراق الصفرا حتى تصير سودا قال ابقراط
والسكتة والفالج تحدثان خاصة قال المفسر اول جالينوس هذا
الفصل حتى كان صحيحا قال يريد السكتة والفالج اللذين يحدثان من المرة
السودا لان المرة السودا تغلب على اصحاب تلك الاسنان واما على التاويل
الحق فان حدوث هذين من السودا نادرا جدا وحدوثهما الاكثري
من البلغم ومن الستين الى اخر العمر قال ابقراط اذا بدا الشي
فهو لا محالة يعفن قال المفسر هذا بين قال ابقراط من كان به وجع
عرق قال المفسر من اجل الرطوبة المخاطية تنبل الرباطات فينهل
الخلع عظم الفخذين من الورك قال ابقراط من اعتراه وجع في الورك

مزمن قال المفسر تجفف تلك الرطوبة المخاطية بالكي ومتى لم تجفف تلك
الرطوبة بالكي حدث العرج ولا تعتدي الرجل على معتادها فتضمر

تمت المقالة السادسة من شرح الفصول والحمد لله وحده

## شرح المقالة السابعة من فصول ابقراط

قال ابقراط برد الاطراف في الامراض الحادة دليل ردي قال المفسر
هذا عندي دليل على ضعف الحرارة الغريزية وكونها لم تنتشر للاطراف مع كون
المرض حادا اعني حارا لان ابقراط قد يسمي امراضا حادة الامراض التي تكون
الحمى فيها مطبقة والاطراف هي طرف الانف والاذنين والكفين والرجلين
قال ابقراط اذا كان في العظم علة قال المفسر هذا لون تابع لانطفا
الحرارة الغريزية قال ابقراط حدوث الفواق وحمرة العين بعد القي
دليل ردي قال المفسر اذا لم يرتفع العشيح بعد القي فذلك دليل بان سببه
اما ورم في مبدا العصب اعني الدماغ واما ورم في المعدة وحمرة العينين
تابعة لهذين الورمين قال ابقراط اذا حدث عن العرق اقشعرار

قال المفسر



قال المفسر قد قال ابقراط ان اعراض البحران اذا لم تحدث عنها
بحران دلت على موت او عسر بحران لان الطبيعة تخور قال ابقراط
اذا حدث بعد الجنون اختلاف دم او استسقا او حيرة فذلك دليل محمود
قال المفسر اما الحيرة والاختلاف فيبريان باستفراغ المادة واما الحيرة (الاستسقا)
فان الاعراض اذا تزيدت وقويت ادهشت الطبيعة وحركتها لدفع كل ما يوذي
بطريق البحران هكذا تاول له جالينوس قال ابقراط ذهاب الشهوة
قال المفسر ربما البحران الصرف الذي خالطه شي من الرطوبة المائية
وانما هو الدا الذي في البدن فقط من انواع السمن كان او من انواع
السودا فان ذلك يدل على ان الرطوبة الطبيعية كلها قد احترقت
من حرارة الحمى قال ابقراط اذا حدث من كثرة الشرب اقشعرار قال المفسر
احتاج الاقشعرار مع اختلاط قليل الوقوع الا في بعض مكثري السكر
مطفي للحرارة الغريزية فحدث الاقشعرار ويملي الدماغ دما حارا
وبخارا حارا فيختلط الذهن قال ابقراط اذا انفجر خراج الى داخل

قال المفسر هذا بين ويعني بالخراج الدبيلة ويعني بقوله الى داخل الى المعا
قال ابقراط اذا حدث عن سيلان الدم اختلاط قال المفسر اختلاط
الذهن بعد الاستفراغ يكون لاضطراب الدماغ في حركاته ويكون ابدا ضعيفا
وابقراط يسمي اختلاط الذهن الضعيف هذيان قال ابقراط اذا
حدث عن قولنج المستعاد منه قال المفسر هذا بين قال ابقراط
اذا حدث عن ذات الجنب ذات الرية فذلك دليل ردي قال المفسر
اذا لم ينضج الخلط المحدث لذات الجنب موضعه نقص منه شي الى الرية فاما
ذات الرية فليس يكاد يتبعها ذات الجنب قال ابقراط وعن ذات الرية
البرسام قال ابقراط وعن الاحتراق الشديد قال ابقراط وعن الضربة
على الراس قال ابقراط وعن نفث الدم قال ابقراط وعن نفث المدة السل
قال ابقراط وعن ورم الكبد الفواق قال ابقراط وعن السهر قال ابقراط
قال المفسر كل هذا بين ومعناه انه اذا عظمت هذه العلل وتفاقمت
قد حدث عنها كذا وكذا كما ان ورم الكبد اذا عظم واضر بفم المعدة حدث

الفواق



الفواق وقد علم ان التشنج واختلاط الذهن قد يحدث اليبس واليبس
مع كثرة الاستفراغ او الحركات النفسانية والسهر قال ابقراط
وعن انكشاف العظم الورم الذي يدعى الحمرة قال المفسر يعني جالينوس
ان انكشاف العظم لا يحدث عنه هذا الورم الا في النذر فهو اذا ذكر كلاما
يمكن ان يقع ولو على الاقل قال ابقراط وعن الورم الذي يدعى الحمرة العفونة
والتقيح قال المفسر هذا بين على انا نعلم مرات ان معناه قد حدث
قال ابقراط وعن الضربان الشديد في القروح انفجار الدم قال المفسر
هذا بين لان لشدة الالم تتحرك العروق حركة عنيفة لدفع المؤذي
قال ابقراط وعن الوجع المزمن فيما يلي المعدة التقيح قال المفسر
الوجع المزمن انما يكون عن الورم وذلك الورم سيتقيح قال ابقراط
وعن البراز الصرف اختلاف الدم قال المفسر يعني ان يكون
البراز خلط من الاخلاط فقط وقد حدث تاكل وقروح في المعا
قال ابقراط وعن قطع العظم اختلاط الذهن الخالي قال المفسر

يقول اذا قطع عظم الراس حتى يصل القطع الموضع الخالي الحاوي
للدماغ حدث اختلاط الذهن قال ابقراط العطش من شرب الدوا
جيد قال المفسر هذا بين قال ابقراط برد الاطراف حاله
المعوق ردي قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا حدث لان يسقط
للحامل زحير كان سببا للاسقاط قال المفسر هذا بين قال ابقراط
اذا انقطع شي من العظم او من الغضروف لم ينم قال المفسر قد
اقر جالينوس انه يكرر قال ابقراط اذا حدث لمن قد غلب عليه البلغم
الابيض قال المفسر البلغم الابيض هو الاستسقا اللحمي قال المؤلف
قد رايت هذا مرتين قال ابقراط من كان به اختلاف قال المفسر
علة الشي الزبدي بمخالطة الهوا له مخالطة شديدة وقد يكون ذلك
الرطوبة المنحدرة من الراس او من اعضا اخر او متولدة في المعدة
والامعا قال ابقراط من كانت به حمى وكان يرسب في بوله ثفل شبيه
بالسويق قال المفسر الخلاط الذي يظهر هذا منه بعيد النضج التي
فلذلك



فلذلك ذكر ابقراط ان هولا يموتون في الاكثر ومن سلم منهم طال مرضه
كما ذكر هنا قال ابقراط اذا كان الغالب على الثفل الذي في البول المراد
قال المفسر هذا بين يريد بقوله رقيقا ان يكون اعلى البول دقيق ويكون
شكله صنوبري قال ابقراط من كان بوله متشتتا فذلك يدل على ان في
بدنه اضطراب قوي قال المفسر يعني مختلف الاجزا وذلك دليل على
اختلاف فعل الطبيعة في الاخلاط قال ابقراط من كان فوق بوله غيب قال المفسر
لانه دال على ريح غليظة داخل الاخلاط لاجها ولذلك ينذر بطول قال ابقراط
من راى فوق بوله دسم قال المفسر اذا كان الدسم جي دفعة واحدة
فهو دليل انه ذوبان شحم الكلى وهذا هو معنى قوله جملة اما الذي يجي من
ذوبان سائر الاعضا فيجي قليلا قليلا قال ابقراط من كانت به علة
في كلاه وعرضت له هذه الاعراض التي تقدم ذكرها وحدث به وجع
في عضل صلبه قال المفسر هذا بين قال ابقراط الدم الذي يقيا
قال المفسر يريد انه اذا لم يكن ثم ورم في المعدة الذي الحمى تابعة له صفروه

وكان في هذا الدم من اجل عرق انشق او قرحة حدثت الان فيمكن ان
تبرا سريعًا بالاشيا القابضة قال انقراط البران التي يتحدر
قال المفسر الحرف الاعلى فضا الصدر الذي فيه الروح وبيوم العشرين
هو يوم البحران لانه اخر الاسبوع الثالث فنقول ان هذا ابعد ما يمكن
ان ينضج فيه النزلة قال انقراط من بال دمًا عبيطًا قال المفسر
تكرر معناه قال انقراط متى علم اللسان بغير قوته قال المفسر قد
افرد جالينوس انه لا يلبث ان يكون هذا عن السودا والابد قال انقراط
اذا حدث بالشيخ بسبب استفراغ قال المفسر الفواق بعد الاستفراغات
وجب لانه يلبس [illegible] في الشيخ اذا يبس من اجسامهم بالسن قال انقراط
من اصابته حمى لست من مرار قال المفسر يجوز ان يتاول هذا الفصل
بان يقول ان غرضه بقوله حمى لست من مرار لست حمى عفونة بل يوحني
انواع حمى يوم والشك ان الاستحمام نهايا نافع وبه يتحلل الحمى قال انقراط
المراة لا تكون ذات يمينين قال المفسر يذكر علة ذا اليمينين
ديباك


ضعيفه

وتقال ان المراة قليلة الحرارة بالشك ولا يصل حدها الى حين تساوي
اليمين الشمال وسقط العوام ذلك قال انقراط من يكون من المتفججين
قال المفسر المتفججين هم الذين [illegible] من كمين من صدورهم ورياتهم وهم
الذين عاده الاوايل كانت تستخرج تلك المادة قال انقراط من كانت
به في كبده مرة فكوي قال المفسر اذا كانت المرة في الغشا حوم
الكبد سليم فيمكن السلامه قال انقراط اذا كان في العينين وجع قال المفسر
جالينوس يقول ان هذا الفصل دلس على انقراط وبالجمله هو خطا محض
قاله من قاله قال انقراط اذا حدث بصاحب الاستسقا سعال
قال المفسر تعلم معناه قال انقراط تقطير البول وعسره
قال المفسر هذا الكلام ظاهر الفساد لكن جالينوس قد تكلف
ان يخرج لاول هذا الفصل وجه صواب فقال اذا كان بسبب ذلك
برد او سيل مادة من دم غليظ من عبي امتلا في البدن كان شرب
الشراب الكثير يشفي من ذلك واما قوله في هذا الفصل ينبغي ان تقطع

العروق المداخلة وكذلك في المقالة التي قبل هذه فقد صحح جالينوس
ان ذلك غير صحيح ولا هو راي ابقراط قال ابقراط اذا ظهر الورم
قال المفسر هذا بين قال ابقراط من اصابته في دماغه العلة
قال المفسر هذه العلة فساد جوهر الدماغ ولا بد له اذا استحكم
وانما يريد انه ان ابتدا هذا المرض وجاوز الثلثة ايام ولم يهلك فذلك الطبيعة
دليل انه لم يستحكم وان الطبيعة قاومت فاصلحت قال ابقراط
العطاس يكون في الراس اذا سخن الدماغ قال المفسر قد يكون العطاس
اذا سخن الدماغ ورطب الموضع الخالي الذي فيه فانحلت تلك
الرطوبة بخارا وقد يقع مع السعال ريح من اسفل واذا صارت
في مجرى المنخرين كان شبيها بحدوث العطاس ومجاري الانف تنفذ الى
الفم والدماغ والثقب الذي ينفذ الى الفم تسمى بالريح التي ترتفع من
اسفل واما المجاري التي تنفذ الى الدماغ فتسمى بالريح التي تنحدر منه
وقوله الموضع الخالي يريد به بطون الدماغ قال ابقراط من كان

به وجع



وجع شديد في كبده قال المفسر وجع شديد في الكبد دون حمى انما يكون من
ريح غليظة ولذلك اذا حدثت الحمى انحلت تلك الريح قال ابقراط من احتاج
الى ان يخرج من عروقه دم قال المفسر هذا من الفصول التي تكررت
قال ابقراط من تخثر فيه بلغم فيما بين المعدة والحجاب قال المفسر
قد قيل ان هذا ليس لابقراط وقال جالينوس انه لا يمتنع نفوذ هذا الخلط
الى العروق بالرشح لان الطبيعة تحتال في تلطيف المواد واخراجها
بكل طريق ولو بعد ودق كما تخرج المدة المجتمعة فيما بين الرية والصدر
وبالجملة هو كلام قليل الوقوع قليل الفائدة جدا قال ابقراط
من امتلات كبده ماء ثم انفجر قال المفسر قد تحدث هذه النفاخات
كثيرا في الكبد وقوله ان من امتلا بطنه ما يموت ذلك على الاكثر
قال ابقراط القلق والتثاوب والقشعريرة قال المفسر اكثر
القلق من رطوبة موذية في فم المعدة وشرب النبيذ القليل الممزوج
كما ذكر يطلب من جميع ذلك لغسله العروق واصلاحه الاخلاط

قال ابقراط من خرجت به بثرة في احليله قال المفسر هذا
من المكررات قال ابقراط من يزعج دماغه قال المفسر انما
يكون يزعج الدماغ او النخاع بسقطة او نحوها قال ابقراط
من كان لحمه رطبا قال المفسر هذا بين قال ابقراط اذا كانت
حال في البدن كلها تغاير قال المفسر تكرر قال ابقراط العرق
الكثير الذي يجري دايما قال المفسر قوله ان الرطوبة تستفرغ
من القوي بالقيء ومن الضعيف بالاسهال لا يطرد ذلك دايما وقد
علمت طريقته وقد شكك جالينوس في هذا الفصل هل هو لابقراط او لغيره

كملت المقالة السابعة من شرح
فصول ابقراط وتمامها تم جميع
الكتاب والحمد لله تعالى



~~النفث لحركة الدائمة لا ينبت~~ عليها الا

ف

النفث لحركة الدائمة لا ينبت عليه الا اللطيف
الدسم فينعقد شيئا وفي ابتداء السمن خاصة صلابة
ليست في شيء من سائر البدن ونحوه لقلة رطوبة هذا
القسم لان دوام حركته وقربه من القلب كلاهما
رطوبته الناشئة وكذا ان اغلظها نعقاده
فيصير صلبا لذلك ولا شيء من السمن غضاريه
الصلابة الا الطبيعة

ف

الذي يسود من الزلق الطبيعي
الحاد هو الطبيعي ازيد والزلق الطبيعي يشتهي
ما يشاكل الزلق ممدته هو صاحب الزلق الخارج
عن الامر الطبيعي يشتهي ما هو ضاده وخالفه

حمى الوباء والعياذ بالله منه ومن جميع الفتن والبلاء

ان الوبا هو فساد الهوا وتغيره الى كيفية ردية لما يحدث
في السنة من الاحوال المخالفة لما جرت العادة المعهودة
فيها واكثر ذلك يكون في اواخر الصيف والخريف واذا
كان في الربيع كان اردى واخبث لان هوا الربيع
اوفق للحيوان بالاستنشاق وضرره اذا فسد
كان بحسب ذلك وليس يضر فساد الهوا الا
من كان مستعدا لقبول ذلك الفساد كما قال
جالينوس ليس يمكن ان يحدث في البدن
شي من الاسباب دون ان يكون البدن
مستعدا لقبول ما يوثر فيه تلك الاسباب ولو
لم ذلك لكان كل من اطال اللبث في الشمس الصيفية
او تعب فضل تعب يحم الا ان اكثر الاسباب
انما استعداد البدن لقبول الافة ونحن نساعد قوتها

اعدل

اطال

يتفق لهم الاكل من الطعام الفاسد او الطعام الذي فيه
شي من السموم او ما فيه بعض الحيوانات الخبيثة
والحشائش الردية او نحوها فلا يضر الجميع ذلك
بل يسلم منه البعض وذلك لاستعداد بعض تلك الابدان
لقبول ما ورد عليها

علامات الوبا

فانه ان كانت في الصيف امطار كثيرة ودام الغيم ليلا
ونهارا وكثرت فيها الرياح الجنوبية او كان الهوا فيه الاكثر
واكدارا غير متحرك وهو مع ذلك عفونة يكدر فيجب ان يبادر الى
تنقية البدن من فضول الاخلاط الحارة الرطبة وان
كان هناك ادنى دليل للدم فصد على المكان فان لم يبادر ففي
لحظة مثلا ويهجر اللحوم والحلوا والفواكه الرطبة والخلوة
والحمام والاغتسال بالماء الحار والشراب البتة وان لم
بد من اللحم يوكل الفراريج والدراريج واليعاقيب والجداء
والحملان معمولة بالخل وقد يضا وهلاما ومصوصا او
الرمان والسماق ونحوها ويكثر من الخل في الاغذية
ويستعمل الوان الفواكه الحامضة القابضة كحب الرمان
وكذلك الريباس والحصرم والرمان والتفاح والسفرجل
وحماض ترنج

ويكثر شرب السكنجبين السكري الحامض ويلزم المجالس
البارده التي كانها الى الشمال ويحتال لتخفيف البدن
بكل وجه ويحذر جميع ما يرطب البدن وليحرس الصبيان
والشبان واصحاب الابدان الخصبة الحمر الاولى
في هذه الحالة اكثر من غيرهم فانه يمكن الخطر الذي يتخلل
من اسوال الحصا النافذ وان كان في اخر الصيف حر
شديد وكان الخريف شديد اليبس كثير الغبار وانقطاع المطر
والبرد فينبغي ان يبرد المجالس ويرطب بالخيوش ورش
الماء ويلزم الدعة فيجتنب التعب والجماع والتعرض للشمس
والصوم ويدافع الجوع والعطش والاغتسال بالماء
البارد وشرب الماء ويوجد بالعدوات السويق
بالسكر والماء المبرد بالثلج ويحذر الاغذية المسخنة
والشراب الا بالمزاج الكثير ويشرب ماء الشعير ومخاضه
ويجلس في ابدان ... الحاره اليابسه ويستكثر من
الخيار والقثا والترنج والرمان ونحوها والاغذية
الباردة ويلزم القيلولة في الاماكن الباردة فان كان يحدث
في ذلك الزمان كثير من الناس والبهائم ووطء الا الليل ساعات